13 Adab. Kabul
Vol.11, No.4, Mizan-Aqrab 1344
(September-October 1965)
Nov

ادب

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات

مدیر مسؤول : محمد حسین راضی

شمارهٔ ۴
۱۳۴۴

حکایت

پوهاند «مجددی»

بیست و دو سال قبل ، هنگامی که معاون تدریسی دارا لمعلمین های کابل بودم روزی دو نفر از همکارانم که وظیفهٔ تعلیم را بعهده داشتند وارد اطاق کار من شدند وبعد از مصاحبهٔ مختصری یکی از ایشان بیتی را از غزلیات بیدل بخواند که در آن از تقلید نکوهش شده بود و دیگری به توصیف و تأیید مضمون آن بیت بپرداخت و عنان سخن را به ستایش اشعار بیدل متوجه ساخت. درین میان بنده نیز بمصاحبهٔ ایشان اشتراك ورزیده وچنین اظهار عقیده نمودم که نه تنها غزلیات بیدل سزاوار ستودن است بلکه آثار نثر و نکات وی نیز خیلی رساو زیباست.

در این اثنا یکی از آن دو نفر از من تقاضا کرد تا اگر نمونه ای را بخاطر داشته باشم بطور مثال بیان کنم . من نیز این نکته را بخاطر آورده بیان کردم : «اگر نفست اثری دارد صرف ارشاد خود کن تا پیش مردم هرزه درا نباشی ، و اگر ناخنت رساست به حل عقدهٔ خویش پرداز تا جراحت دیگران نخراشی .»

آن هردو همکار بعد از استماع این نکته ، بیکدیگر نگریستند و از چهرهٔ ایشان اندکی آثار تعجب نمودار گشت و بعد از لحظه ای از اطاق خارج شدند.

مشاهدهٔ این وضع مرا قدری به تفکر واداشت و با خود اندیشیدم که چرا ایشان چنین متعجب گشتند ؟

اندیشه ام بعد از تداعی یك سلسله خاطرات به چنین استنتاجی نایل آمد : «ایشان پنداشته بودند که من در امور انضباطی از معاونی تقلید میکنم که وی پیش از من در دار المعلمین مشغول انجام وظیفه بوده است وشاید ایشان بروش وی انتقادی داشته اند و چون نظر به پندار ایشان من نیز از وی تقلید کرده ام لاجرم شایستهٔ انتقادم و ارائهٔ بیت مذکور نیز اشاره ای باین امر بوده است .»

ولی من بدون اینکه بدین اشارات ملتفت گردم نکتهٔ فوق الذکر را بیان کرده ام و بلاقصد بجواب ایشان پرداخته ام .

بقیه در صفحهٔ سوم پشتی

هیأت تحریر

پوهنوال میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال دا کتر عامی

پو هنمل محمد رحیم الهام

آدرس

مجلهٔ ادب ، پو هنځی ادبیات

پو هنتون کابل ، علی آباد

کابل ، افغانستان

اشتراك

محصلان ومتعلمان : ۱۲ـ افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ـ افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ـ افغانی

قیمت این شماره ـ ۳ ـ افغانی

مجلهٔ ادب در هرشماره فصلی را ببحث در بارهٔ کتابهای تازه ومعرفی آثار جدید علمی وادبی اختصاص میدهد.

ازعموم نویسندگان ومترجمان خواهشمنداست که یك نسخه از کتاب خودرا بادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند تادرین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
حـــــــکایت	پوهاندمجددی	۲پشتی
دوش درمحفل برنگ رفـته‌شمعی میگریست	راضی	۱
بوزانی : همشهری فرهنگی ما	دکتورروان فرهادی	۵
پروفیسوربوسانی کیست؟	قویم	۸
نظریات یک ازوپایی دربارهٔ بیدل	پروفیسوربوسانی	۱٤
وصف طبیعت دراشعاربیدل	پروفیسوربوسانی	۲٤
بخش شعر :		
مخمس برغزل بیدل	ملک الشعرااستاد بیتاب	۳٤
دل طپیدن نازوحی داردوالهام هم	حضرت بیدل «رح»	۳٦
ملاحظاتی دربارهٔ ریالیزم بیدل	پروفیسوربوسانی	۳۷
گزارشهای پوهنځی ادبیات	اداره	٤۸

تصحیح

درعنوان صفحهٔ۸بوستانی به بوسانی تصحیح شود.

ادب

مجلهٔ دوماهه

سال سیزدهم | عقرب ۴۴ | شمارهٔ ۴

دوش درمحفل برنگ رفته شمعی میگریست
قدر دانان یاد بیدل هم باین قانون کنید

استادابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل نه‌تنها درحلقه‌های ذوق وحال اکثر کشورهای آسیای میانه که باادبیات دری انس والفت دارند مقام ارجمندی را داراست بلکه صیت شهرت افکارش بعضی از ممالک اروپایی رانیز فراگرفته‌دل هواخواهانش بیاداین بیدل همه‌دل ازبام تاشام می‌تپدوباهمین تپیدنها وجهیدنهاست که از لابلاوخم وپیچ «کتل» های صعب‌العبور به‌قصرمعانی بیدل راه یافته اند .

یکی ازهواخوهان دوآتشهٔ حضرت بیدل درار وپاجناب ادیب بیدل کیش بیدل اندیش پرفیسور بوزانی میباشند.

پروفیسور بوزانی که دریو نیورستی های روم وناپل سمت استادی

کرسی ادبیات دری را دارند ، بنابدعوت پوهنتون کابل روز چهارمیزان ٤٤ وارد افغانستان شدند وطی اقامت دوهفته ای خویش در کابل پیرامون « نظریات یك اروپائی دربارهٔ بیدل » ، « وصف طبیعت در اشعار بیدل » و « ملاحظاتی دربارهٔ ریالیزم بیدل » کنفرانسهائی بحضور ادیبان وبیدل شناسان افغانی ، استادان و محصلان پوهنځی ادبیات ایراد نمود که اینك نظر بدرخواست علاقمندان ، شمارهٔ چهارم سال سیزدهم مجلهٔ ادب را کاملاً برای معرفی پروفیسور بوزانی «۱» ونشر کنفرانسهای وی واشعار وحکایت های شیرین مربوط به موضوع بیدل اختصاص میدهیم تا به حیث یك رساله ، محصلان را بکار آید ومترسلان را بلاغت افزاید.

از آنجائیکه پروفیسور **بوزانی** فقط دربارهٔ افکار واندیشه ها وسبك بیدل سخن رانده اند لذا صواب آنست که اول سوانح زندگانی بیدل را بصورت بسیار مختصر روشن گردانیم :

حضرت مولینا عبدالقادر متخلص به «بیدل» که نیروی خیال وفکرش چون ستاره ای تابناك در آسمان ادب دری برای ابد تلالوء میکند در سال ۱۰۵٤ مطابق ۱٦٤٤ عیسوی در عظیم آباد پتنه پا بعرصهٔ وجود گذاشت وجهانی را با آثار فناناپذیر خود روشن ساخت. درست روز چهارم صفر ۱۱۳۳ بود که این ستارهٔ درخشان از افق ادبیات دری افول کرد. (۲) نام پدر حضرت بیدل را میرزا عبد الخالق مینویسند که شغل سپاهیگری داشت وهنوز کودك بود که پدرش رخت از جهان بست وویرا یتیم گذاشت .

درهمه کتابهائی که درشعر فارسی ازقرن یازدهم به بعد بحث کرده اند راجع به حضرت بیدل مطالبی میتوان یافت که علی العجاله چندی ازین کتابهای معتبر را باموءلفان شان معرفی میداریم.

سفینهٔ خوشگو، **سرو آزاد** تألیف میر غلام علی آزاد بلگرامی چاپ حیدرآباد دکن ۱۹۱۳ ص ۱٤۸-۱۵٤ ، **نکات الشعرا** تألیف میر تقی میر چاپ اورنگ آباد دکن

«۱» نویسندهٔ باذوق ومبتکر ما بناغلی دکتور روان فرهادی درمضمون «بوزانی : همشهری فرهنگی ما» باسبکی جالب که مخصوص خود شان است وصف پروفیسور بوزانی را نیك گفته آمده اند.

(۲) یاد بیدل چاپ کابل ۱۳۳۵ ص ۷

۱۹۳۵ص۲-۳، **عقد ثریا** تألیف غلام همدانی مصحفی چاپ دهلی ۱۹۳٤ ص۱٦-۱۷ **تذکرهٔ بی نظیر** تألیف سیدعبدالوهاب افتخار چاپ اسدآباد ۱۹٤۰ ص ۳۹ - ٤۵، **کلمات الشعراء** تألیف محمد افضل سر خوش چاپ مدراس ۱۹۵۱ ص۲۲- ۳٦، **ارمغان** پاك تألیف شیخ محمد اکرم چاپ سوم تهران ۱۳۳۳ ص۲۲۱ - ۲۳۰ **ومرآة الخیال** تألیف امیرشیرعلیخان لودی چاپ بمبئی ص ۲۹٤ - ۳۰۳ (۱) .

در ماه ششم سال ششمین زندگی، مادر مهربان بیدل را به دبستان نشانید در ظرف هفت ماه خواننده شد ودرمدت یکسال قرآن را به پایان رسانید وتاده سالگی به آموختن صرف ونحو وقواعد عربیت وادبیات دری همت گماشت و در سن ده سالگی شاعرشد وزیبایی صوری یکی ازهم سبقان، جمال معنوی وی را ازپردهٔ خفا در معرض ظهور جلوه داد. (۲)

میرزا قلندر عم امی وصوفی وی اولین شخصی بود که حضرت بیدل را به شاعری توصیه میکرد ومتیقن بود که آن روز زود خواهدرسید که نفس گرم حضرت بیدل آتش به سوختگان عالم زند .

قسمت بزرگ زندگی حضرت بیدل مقارن پادشاهی **اورنگزیب** است که ازشاهان معروف مغولیهٔ هندبشمار می آید. ارادتمندان آثار بیدل در افغانستان، هندوستان، پاکستان وآسیای مرکزی بسیار فراوان است چنانچه در کشور عزیزما روزچهارم صفربنام روز «عرس بیدل» معروفست وبدین مناسبت در خانه های بعضی از بیدل شناسان افغانی مانند استاد **هاشم شایق افندی** وجناب **فیض محمد ذکریا** محافلی ترتیب میشد ومشاعره ها صورت میگرفت وشعرونثراورا موردبحث وفحص قرار میدادند . (۵)

---

(۱) بیدل چه گفت؟ تألیف فیض محمد زکریا بامقدمهٔ سعیدنفیسی چاپ تابان ۱۳۳٤ ص۲-۳

(۲) فیض قدس تألیف استاد خلیلی چاپ مطبعهٔ عمومی کابل ۱۳۳٤ ص ۲

(۵) وزارت معارف نیزدرسال ۱۳۳۵ روزعرس بیدل رادربوستانسرای برگزارو تجلیل نمود که متأسفانه حالا این سنت متروك شده است .

نظم ونثر بیدل در افغانستان معیار شعرشناسی وسخن‌سنجی گشته‌شعرونثروحتی تصوف وعرفان ویراسرمشق‌ونمونه‌قرارداده‌اند. روش بیدل مخصوص بخوداوست وی‌فلک ادب‌راسقف شگافته است‌وجهان‌سخن راطرح نودرانداخته .

آثار بیدل :

اثرمعروف بیدل کلیات‌اوست‌شامل‌نظم‌ونثر که مندرجات آن‌بدینگونه‌است: مثنوی عرفان ،مثنوی‌طورمعرفت،نکات (بنثر)،اشارات وحکایات متعلقات نکات(بنثر)،رقعات،چهارعنصر(بنثر)مثنوی محیط اعظم ،غزلیات،رباعیات ، مثنوی طلسم حیرت ،قصاید «۱»ومقطعات ،منظومهٔ نرگسستان، منظومهٔ گل زرد.

آثارنظم بیدل درحدود نوونه هزار بیت‌میرسد چهارعنصرچنانکه از نامش پیداست درچهارفصل نگارش یافته‌وشامل قسمت‌های جداگانه‌است بدینترتیب : هجوم‌حیرت ،دبستان صنع، بهارستان جنون، نغمهٔ‌وحدت، سرمهٔ اعتبار، مرآةاسعد(منظوم)،گدری نامه «۲» .

محمدحسین «راضی»

۱ــ کتاب قصاید را خود «قصاید فیوض» نام داده است .

۲ــ گدری بزبان‌هندی لباس فقر راگویند .

پیشگفتار

بوزانی: همشهری فرهنگی ما

دروسط قرن بیست حلقه های شرق شناسان آگاه شدند که د رمیان ایشان یک دانشمند تند فکروبااستعداد ایتالوی ظهور کرده است .این دانشمند **بوزانی** بود که با نشرترجمه های آثار **اقبال لاهوری** به اثبات رسانید نیروی درک کلام وفکرشرق رابه پیمانهٔ وسیع داراست.

درنگاه من خجسته ترین روزدرشناخته شدن **بوزانی** د ر اخیرماه اگست ۱۹۵۷ درشهرمونشن واقع شده است. درآن **روز بوزانی** درمحضرعده ای از شرق شناسان برجسته وشناسند گان ادب دری مطلبی رااعلام کرد که پیش ازاو کمترکسا ن به آن پی برده بودند وآن این که مرحلهٔ سبک هند ی در ادب زبان دری غنی ، دلچسپ وسزاوارتوجه ومطالعه می باشد. دانشمندایتالوی بیا نیه ای بزبان آلمانی ایرادکرد ویکعده اشعار گزیدهٔ گویند گان سبک هند راشرح دادواضافه نمود که جهان غرب باترقیات ادبی کنونی وظهورمکاتب جد ید سخن بعدازین خواهد توانست به معنای اشعارسبک هند پی برد .

برای اینکه قدرت ابتکاراستاد **بوزانی** درین موردانسته شودباید بخاطرآورد که شرق شناسان غرب سبک هند رادراوقیانوس تاریخ شعرد ری یک جزیرهٔ دور افتاده شناخته بودند که درساحل آن سفینهٔفکرنباید لنگراندازدزیراسزاوار آن نیست. **هانری ماسه** شرق شناس ارجمند فرانسوی که محاسن سپیداو درنگاه شرقی وغربی نشانهٔ محبت وفداکاری اوبه شناسائی ادب فارسی می باشددر

رسالهٔ منتخبات آثار فارسی که حاوی تراجم متون بزبان فرانسه می باشد ضمن معرفی قرون اخیره از **طالب آملی و کلیم** بسرعت گذشته و ذکر از **قاآنی و یغما** میکند و شیرازهٔ کتاب را می دوزد. استاد **آربری** دانشمند صاحبدل برتانوی در رسالهٔ ادب کلاسیك فارسی که در سال ۱۹۵۸ نشر شده، بعد از معرفی حضرت **جامی** دروازهٔ سخن را می بندد و سبک هند را نادیده می انگارد یا سزاوار شمول در حلقهٔ کلاسیک نمی داند. تنها دانشمند کناره گیر و سالخوردهٔ چکی یعنی **ریپکا** در شرح ادب فارسی توجهی بسوی ساحهٔ مشرقی زبان فارسی می نماید.

اکثر دانشمندان جوان غربی درین ایام زیر تأثیر نشریات تهران می روند و به کشف قارهٔ باکرهٔ سبک هند نمی پردازند (والحق حیف است که امروز عده ای از گویندگان زبان دری از غایت بی خبری و بی همتی سبک هند را بیهوده و نشانهٔ زمان شکست و سقوط ادب زبان خویش بشناسند!)

بوزانی فریاد بر آورد که بدون شناختن سبک هند گویا سیر ادب فارسی را نشناخته ایم.

فریاد دیگر **بوزانی** متصل به فریاد اول او بود و آن اینکه **میرزا عبدالقادر بیدل** (که در اکثر رساله های معرفی سیر ادب پارسی از وی سخنی نیامده و یا دربارهٔ او یک دو سطر خشک و بیروح درج شده است) یکی از چیره دست ترین گویندگان زبان و عمیق ترین مفکران شرق می باشد.

بوزانی که با افراشتن پرچم سبک هند راه نوینی در تحقیق سیر تاریخ ادب پارسی کشوده بود، با اعلام مقام بیدل نام خود را در کنار نام اعاظم شرق شناسان که درین دوصد سال به شرح و معرفی پندار و سخن خاور زمین همت گماشته اند ثبت کرد: «**فیتس جرالد**» **حکیم عمر خیام** را به غرب شناختاند و «**گارسن دوتاسی**» **عطار** را و «**نیکولسن**» **مولانای بلخی** را و قس علی هذا. بهمین سلسله **بوزانی بیدل** را معرفی میکند و شاید باین گونه یکعده از اهل زبان که تاکنون از کلام **بیدل** غافل بوده اند

به محض آنکه یک استاد غربی ازوی تمجید میکند، درین باب، از غفلت بدر آیند.

بوزانی مانند کوهنوردان فرنگی است که قلل مارا فتح می کنند. بیدل خواننده را از کوه و کوتل در سخن و پندار خود آگاه کرده است :

«سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم!» باشد که بهمراهی بوزانی کوه نورد غربی ، عده‌ای از کهزادان شرقی نیز همت ورزیده از عروج سوی فکر بیدل نهراسند.

بوزانی که در روم وناپل تدریس میکند (ویك قسمت عمر گرانمایه‌اش هم در رفت وآمد بین این دوشهر تاریخی صرف می‌شود) درحقیقت غربی خالص نیست .

بوزانی فرزند کرانهٔ مدیترانه است وسوی خاور می نگرد . تنش در کنار بحرالروم درجنبش است مگر دلش برلوحهٔ عظیمی که از کهسار اطلس در مغرب الاقصی تا رود خانه های سندو گنگارا فرا گرفته می تپدو در کنار دل وی دل زوجه‌اش (که او هم بحکم طبیعت خواه مخواه شرقی مزاج گردیده است) در حرکت است و به همین معنی باید هردو هم وطن وهمشهری شناخته شوند.

دکتور روان فرهادی

کابل ۱۸ عقرب ۱۳٤٤

پروفیسور بوستانی کیست؟

پروفیسور الکز ندر بوسانی درماه می ۱۹۲۱ میلادی در شهر تار یخی روم وا قع درکشور ایتالیا چشم بجهان گشود . اودوران کو دکی را در آغوش یك‌خانوا دهٔ متوسط سپری کرد وتحصیلات ابتدایی رادرشهر ر و م به پایا ن رسا نید و سپس جهة ازدیاد معلومات درهمین شهر شامل لیسه شد. پروفیسور بو سا نی ضمناً لیسهٔ شبانه راکه‌جهته اشاعهٔ فرهنگ‌وثقافت شرقی در آنوقت‌درشهرروم‌وجود داشت، تعقیب کرد ودر ۱۷سالگی زبان‌عربی ودری را فرا گرفت .هنگامیکه در پوهنتون شامل شد، به‌این دوزبان تسلط کامل داشت .

هنو ز دردامان پوهنتون بیش ازدوسال راسپری نکرده بود که‌آتش خانما ن سوز جنگ دوم جهانی در گرفت . صدای انفجار بمب ،شلیك پیگیرمرمی های توپ وتفنگ ، عالمی رابه دهشت افگند . ممالك دست‌بکارحمله‌ویامدافعه‌زدند. کشور ایتالیا نیز داخل صحنهٔ پیکار شد . پروفیسوربوسانی که‌تاآنوقت جز طریق برادری ودوستی نمی‌سپرد وبغیر از آرامش وامنیت آرزویی نداشت ، مجبو ر شد به‌دستور دولت ایتالیادرردیف جنگ آوران برای‌دفاع ازخاك آ مادهٔ نبر د شود . اما خوشبختانه اورا به‌ارودگاه نفرستادنـد بلکه به کار ترجمهٔ موضو عات وپروپاگند های مربوط به‌جنگ تعیینش کردند . وی‌مدت‌دوسال موضوعاتی‌راکه ازطرف «وزارت ثقافت خلقی » برایش سپرده میشد ، ترجمه می کردوا ینکار را نسبت مشاهدهٔ جویهای خون وپشته‌های کشتهٔ میدان جنگ که‌حوادث رقتبا ر ی می‌نمود ، خوش آیند می‌پنداشت . پروفیسور بوسانی‌دراین‌مدت،ازراه‌ممارست

زبان دری‌را بیشتر تقویه بخشید و حتی زبان هندی رانیز فراگرفت و با چند تن ازانقلابیون هندی بنام «چندرابوس» و «رشیدعلی اسکندرانی» آشنایی حاصل کردو گویا آموختن زبان اردو، دراثر آشنایی وی باآن اشخاص صورت گرفته است.

پروفیسور بوسانی درسال ۱۹۴۳ میلادی، دوکتورای خودرا در اثر نوشتن رساله‌ای تحت عنوان «تکامل نحو زبان دری» بدست آورد. آنگاه به صفت معاون پروفیسور (لکتور) درپوهنتون «ناپل» مقرر شد. وی تاسال ۱۹۴۵ به‌همین رتبه باقی ماند؛ اما درسال ۱۹۵۷ به‌حیث پروفیسور رسمی زبان وادبیات دری پوهنتون شرقی ناپل شناخته‌شد. درسالهای اخیر کرسی اسلامیات وکرسی زبان وادبیات اندونیزیایی بصورت مجانی نیزبه‌وی تعلق گرفت.

پروفیسور بوسانی ،برای‌نخستین باردرسال ۱۹۵۰ به‌ایران‌سفر کردوازطریق عراق ولبنان به‌ایتالیابرگشت . در۱۹۵۵ ازپاکستان شرقی و غربی دیدن نمود وکنفرانسهائی هم درآن مملکت ایرادکرد. درسال ۱۹۵۷ باز به‌پاکستان‌وایران مسافرت نمود. درسال ۱۹۶۰ برای سومین بار ازپاکستان دیدن کرد و در این سفر ازطریق اتحادشوروی به زادگاهش برگشت . در سال ۱۹۶۳ درکانگرس مستشرقین شرقی منعقدهٔ دهلی شرکت ورزید وبعدازاختتام آن به‌اندونیزیارفت ودرآنجا کنفرانسهائی ایراد نمود ودرضمن دیدن ایران به‌ایتالیاعودت کرد. درسال ۱۹۶۵ یعنی روز یکشنبه ٤ میزان ۱۳٤٤ بنابردعوت پوهنتون کابل، به‌افغانستان واردشد ودرطی چهارده‌روز اقامت خویش راجع به‌بیدل ودانته‌چندین کنفرانس ایرادکردکه متن این کنفرانسها درصفحات آیندهٔ همین‌شماره ازنظر خوانندگان خواهدگذشت .

آثاروتألیفات:

همانطوریکه پروفیسور بوسانی در آموختن برخی از زبانهای معتبر

جهان چون پهلوی، دری، عربی، اردو، ترکی، اندونیزیایی، فرانسوی، جرمنی، روسی وبسیاری از زبانهای دیگر اروپایی مهارت ولیاقت داشته ودر موردزبان وادبیات پښتو اطلاعات وسیعی را حاصل نموده است، در نوشتن کتب ومقالات متعدد نیز توانایی وقدرت کم نظیر نشان داده است. ما برای اثبات این مطلب آثاری را که تاکنون نشر کرده است، به ترتیب کرونو لوژی در ذیل تقدیم میداریم :

۱ــ ترجمه وحواشی جاوید نامهٔ علامه اقبال لاهوری به ایتالیایی در سال ۱۹۵۲ .

۲ ــ ترجمه وحواشی قرآن مجید به ایتالیایی در سال ۱۹۵۵ .

۳ ــ ترجمهٔ ایتالیایی رباعیات عمرخیام باحواشی ومقدمه در سال ۱۹۵٦ .

٤ ــ ترجمهٔ ایتالیایی رباعیات فارسی وعربی وشرح حال ابن سینای بلخی تحت عنوان «شاعر»، درسال ۱۹۵٦ .

۵ ــ ترجمهٔ ایتالوی منتخبات اشعار اقبال باحواشی ومقدمه وتوضحاتی دربارهٔ سبک شعری وی، درسال ۱۹۵٦ .

٦ ــ ترجمهٔ ایتالوی متون مذهبی زردشتی به انضمام مینوی خرد زردشتی از زبان پهلوی، درسال ۱۹۵۷ .

۷ ــ تاریخ ادبیات پاکستان بزبان ایتالوی، درسال ۱۹۵۸. دراین کتاب زبانهای فارسی، اردو، پنجابی تشریح ولهجه های محلی پاکستان جمع آوری شده است . محتویات آن سه صد صفحه را دربردارد .

۸ــ «تاریخ ادیان ایران» باترجمهٔ برخی از متون مذهبی درپنجصد صفحه بزبان ایتالوی درسال ۱۹۵۹ .

۹ ــ تاریخ ادبیات دری بزبان ایتالوی درنه صد صفحه، در سال ۱۹٦۰ . این کتاب دربعضی از پوهنتونهای امریکایی بحیث کتاب درسی استعمال می شود.

۱۰ ــ منتخبات ادبیات مالیزی، در سال ۱۹٦۳ .

۱۱ ـ کتابی تحت عنوان « نظر اجمالی در بارهٔ ایران » به زبان ایتالوی در سال ۱۹۶۲ .

۱۲ ـ ترجمهٔ ایتالوی ریشنامهٔ ابو عبید زاکانی منطبعهٔ سال ۱۹۶۳ .

۱۳ ـ ترجمهٔ ایتالوی هفت پیکر نظامی که فعلاً تحت چاپ است .

۱۴ ـ مقالات متعدد بزنهای مختلف که تعداد آنها به صد بالغ می گردد .

علت علاقمندی وی با اشعار و افکار بیدل:

آنسانکه پروفیسور بوسانی دربارهٔ علامه اقبال لاهوری مطالعات و آگاهی دقیق ووسیع دارد ، در خصوص بیدل نیز اطلاعات خوبی را دار است . یگانه گواه ما در این مورد همانا یک سلسله کنفرانسهائی بود که وی در تالار کنفرانسهای پوهنځی ادبیات ایراد کرد و مدیریت پوهنځی ادبیات ، همهٔ آن کنفرانسها را بصورت مرتب در این شماره به استفادهٔ خوانندگان گرامی گذاشته است پیش از آنکه بمطالعهٔ متن گفتار پروفیسور بوسانی اقدامی بعمل آید لازم است روشن گردد که وی چسان با افکار و اشعار حضرت بیدل علاقمندی پیدا کرده است .

درست در هنگام جنگ دوم جهانی ، این بیدل شناس معروف ، با عبدالعزیز خان افغانی که شاعر متوسط و مردی ادب دوست بود ، آشنایی بهم رسانید . طوریکه پروفیسور بوسانی زبان دری را برای نخستین بار از زبان دری گویان افغانی مقیم ایتالیا ، فرا گرفته بود ؛ بیدل را نیز ضمن مصاحبه و مجالست آن مرد افغانی شناخت بدین معنی که عبدالعزیز خان گاه گاهی اشعار بیدل را برای پروفیسور بوسانی میخواند وحتی بعضاً دربارهٔ اشعار بیدل بحث مختصری می نمود و مرتبت شاعری او را نسبت به حافظ برتر می شمرد . این آگاهی اندك برای پروفیسور بوسانی بسنده نبود بلکه لازم داشت جهة آگاهی مزید ، توسن رهوار اندیشه را بیشتر بتازاند تا باشد

به‌دنیای بی‌پهنه افکار بیدل رسد. راستی بالاخره پروفیسور بوسانی دراثراین تفحص وتجسس به دنیای موردنظر ش رسید ودانست که‌در آن هرچیز آن ورنگ هستی را به‌صورت وضوح تجسم می‌دهد . اوهمچنان بدین رمز پی برد که آنجا هم جهان معنی است وهم جهان ماده، آنجاهم سرزمین واقع گرایی است وهم محیط تحلیل انگیزه‌ها وانطباعات اجتماعی . او آنجاشاهد مقصود راگاهی درلباس سخنان ساده یافت وزمانی آنرا درپرنیان تشبیهات ، استعارات و کنایات ،پوشیده دید .

تشخیص جمال این شاهد برای‌اونه بسیار آسان ونه‌بسیار مشکل وطاقت فرسا بود، بلکه درك آن به‌یك شعور خود آگاه وبیك‌اندیشهٔ وقادپیوستگی داشت . پروفیسور بوسانی این شاهد را بعد ازدقت ومطالعهٔ اشعار بیدل شناخت مطالعهٔ دقیق این اشعار بعدازچند سفر اوبه پاکستان وهند وحصول دیوان بیدل دراین ممالك صورت گرفت . اوهر چیزی راکه راجع به بیدل وافکار او درك میکرد به‌استفادهٔ علاقه‌مندان اروپایی میگذاشت.

بعدازآنکه‌پروفیسور بوسانی به افغانستان مسافرت‌نمود، قرار گفتهٔ‌خودش، چیزهایی بیشتر ازپیشتر فهمید، زیراگذشته‌ازصحبت‌بابیدل‌شناسان‌افغانی که برخی ازرموزافکار واشعار بیدل رابرای‌او بازنمودند، کلیات بی‌نظیر بیدل را که در افغانستان بچاپ رسیده‌است بازیافت کرد .به‌عقیدهٔ وی اقدام افغانیان جهته‌چاپ کلیات بیدل وفراهم آوردن زمینهٔ آشنایی همگان ازافکار این‌شاعر گرانمایه ، کارپرارج ومعقولی می باشد. به‌عقیدهٔ‌پروفیسور بوسانی‌مردم افغانستان نسبت به‌مردم ایران وتاجکستان به اشعار وافکار بیدل دلچسپی زیاد دارند همچنان به‌نظروی اگر جسد حضرت‌بیدل‌در کشور افغانستان وجودنداشته‌باشد هیچ کس ادعانخواهد کرد که‌افکاروی دراین سرزمین نیست. به‌عقیدهٔ‌وی‌اشخاصی مانندبیدل،تنهابه کشوری واحد تعلق ندارند بلکه آنهاازآن‌همهٔ جهانیانند ومحبت آنان در کانون‌قلب‌تمام انسانها جا گزین است .طوریکه مولانا جلال‌الدین بلخی گوید :

بعد ازوفات تربت مابرزمین مجوی
درسینه های مردم عارف مزارماست

پروفیسور بوسانی ازاین سفرافغانستان خاطرهٔ خوشی داشته وامیدوراست اگر فرصت دست دهد باردیگر به کشورزیبای افغانستان یا «سرزمین اندیشهٔ بیدل» باز آید تاازفیض بیدل شناسان افغانی بینادل گردد .

ع، ق قویم

دستگاه شوخی دردند دلهای دونیم

بسکه شدحیرت پرست جلوه ات گلزارها
گل زبرگ خویش دارد پشت بردیوارها

دل زدام حلقهٔ زلفت چسان آید برون
مهره را نتوان گرفتن ازدهان مارها

از نوای حسرت دیدار ما غافل مباش
ناله دارد بیتو مژگانم چو موسیقارها

دستگاه شوخی دردند دلهای دونیم
نیست بال ناله جز واکردن منقارها

گوشه گیران غافل ازنیرنگ امکان نیستند
میخورد بر گوش یکسر معنی اسرارها

باعث آه حزین ما همان ازعشق پرس
درد میفهمد زبان نبض این بیمار ها

دربیابانی که مافکر اقامت کرده ایم
میرودبرباد مانند صداکهسار ها

نسخهٔ نیرنگ هستی به که گرداند ورق
کهنه شد ازآمدورفت نفس تکرارها

مرده ام امازآسایش همان بی بهره ام
باکف خاکم هنوزآن طفل دارد کارها

بسکه (بیدل) بانسیم کوی اوخو کرده ام
میکشدطبعم چوزخم ازبوی گل آزارها

نظریات یك اروپایی دربارهٔ

میرزا عبدالقادر بیدل

اینک متن اولین کنفرانس پروفیسور بوسانی رادربارهٔ بیدل
که ساعت دونیم بعداز ظهر روز ششم میزان ٤٤ در تالار آدیتوریم
پوهنتون کابل ایراد گردیده است از نظر خوانندگان محترم
مجلهٔ ادب گزارش میدهیم .

عالمی محمل بدوش وهم جولان میکند کیست تافهمد که منزل هم براه افتاده است

بیا تادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را

من آن شوقم که خودراد رغبا رخویش میجویم

رهی درجیب منزل کرده‌ام ایجادومیپویم

این سه بیت بیدل شاید عمیقترین نقاط فلسفهٔ شاعر بزرگ هندوستان اسلامی وآسیای میانه را مجسم نماید گویا در بیت اول فلسفهٔ مکان، دربیت دوم فلسفهٔ زمان ودربیت سوم فلسفهٔ جستجوی بی پایان متمرکز گردیده است .

البته حضرات میدانند که دراروپاعدهٔ بسیار کمی از مطالعات علمی وتحقیقی دربارهٔ بیدل تألیف شده ومتأسفانه مستشرقین اروپایی ، باستثنای خاورشناسان شوروی که اخیراً دربارهٔ بیدل مقالات وکتابهای مهمی منتشر کرده‌اند ، به این

شاعرشیرین ومتفکرعمیق هیچ اهمیتی نداده اند. اینست که چون بنده شایدشخص اولی باشم که دراروپای غربی راجع به بیدل مقالهٔ نوشتم امیدوارم به نواقص و نارسایی های این سخنرانی مختصر باچشم معاف وعذر، نگاه خواهیدنمود.

مقصود من این دفعه تحقیقی نیست بلکه بیشترشرحی است یعنی میخواهم نشان بدهم که فلسفهٔ بیدل دارای عناصر تازه‌ای است که ایشان را ازسایر متصوفین اسلامی تشخیص وتخصیص می نماید.

وقتی درچهار عنصر، بیدل از تجربه‌های صوفیانهٔ خود درطفولیت وجوانی حرف میزند میگوید که تمام دنیای ظاهری را میتوان کلامی یاسخنی از گوینده‌ای دانست برای بیدل سخن قدرت تخلیقی دارد: هرنقشی که میبینی حرفی است که میشنوی حقیقت مطلق کلمهٔ مجرده ایست که چون ما ورای اصوات طبیعی است ما آنرا نمیتوانیم بگوش مادی خود بشنویم ولی:

خاموش شو وببین که بی گفت وشنود
چیزی میگویی و همان میشنوی

«سخن» روح کاینات است «معنی» سخنها، دنیای غیب است و «لفظ» یعنی شکل ظاهری سخنها دنیای ظاهری است که این دودنیا بایکدیگر مطابقت مینماید. چرا درحال خواب دیدن، ارواح میتوانند بین خود حرف زنند واولیاءالله قادرند ازاشیاء واتفاقات دوروناديدنی خبری پیدا کنند؟ زیرا که این جواب بیدل است: اجزای آب بی غبار موانع پیوسته دریکدیگر میجوشند درصورتیکه عوام قادر به آن نیستند برای اینکه «عنصرسنگ جزبه حجاب وافسردگی نمیکوشد» به قول بیدل:

اسماءظهور بانگ ناقوس دل است
اشیاء همه اعتبار محسوس دل است
هر ذره درین دشت چراغی دارد
یعنی این جمله چشم جاسوس دل است

بعقیدهٔ من یك نطقهٔ بسیار مهم در آید آلیزم بیدل اینست که ایشان مانند بعضی از آید آلست های جد ید اروپایی با افکار افلاطونی جدیدیا «نیو پلاتونیك» فرق دادوبه «جسم» نیز اهمیت درجه‌اول میدهد همه‌میدانند که قریب همه متفکرین صوفی اسلام و«میستیک های» سایر ادیان نیز جسم رانقاب وپردهٔ معنوی شناخته که‌مارا ازدیدن حقایق دنیای دیگر محجوب ومحروم میسازد امابیدل میفرماید که :

بردامن جسم پاك تحقیر مدوز　　حق رابهمین لباس دریافته ای

دنیابرای بیدل وهم وخیال بی معنی نیست، خدای متعال این عالم را آفریده وبنابرین این عالم نمیتواند چیزی باطل باشد « ربناماخلقت هذاباطلا» وبقول بیدل : «باطل ازباطل بروید حق زحق» پس این دنیانیزحق است نه به معنی اینکه دنیا خداست بلکه به این معنی که دنیاحقیقتی داردوباطل نیست. امامیتوان گفت که‌بیدل دربارهٔ حقیقت اشیاء ظاهری افکاری خیلی شبیه آن فیلسوف مشهورجرمنی کانت دارد بدون «علم» یعنی بدون فعالیت دریابنده یك شخصیت اشیاء ظاهری هیچ ترتیبی ندارد.

نزد اهل حقیقت وا یجاد　　هیچ چیزی بغیرعلم نزاد

هرچه بینی زمفردوترکیب　　دارد ازعلم گوهر ترتیب

بدن ـ مثال ـ روح سه طبقه است ازحقیقت واحده که در اصل «غیب» است غیب مطلق بقول بیدل حقیقت الحقایق است بعد ازان یك غیب اضافی دارای نظافت عجیبی می آید که اصل عالم ارواح است وبعد از آن غیب متمثل است که عالم مثال سببی برآنست وبعد هم غیب مصور می آید که حقیقت عالم اجسام وابدان است. پس مامیتوانیم «غیب» بیدل رابا Noumenon کانت ترجمه کنیم حقیقت همه‌چیز هاغیب است یعنی Noumenon

همه غیب است شهود اینجا نیست

جمله اخفا است نمود اینجا نیست

درین عکس بعضی از بیدل شناسان معروف افغانی مانند بناغلو علی محمد وزیر دربار سلطنتی، حافظ نور محمد کهگدای سرمنشی حضور ملوکانه، دکتور محمد انس سابق وزیر معارف، پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات سناتور ملک الشعرا استاد بیتاب، گویا اعتمادی مشاور وزارت معارف وسید داود الحسینی با پروفیسور بوسانی بیدل شناس معروف ایتالوی دیده میشوند.

افکاری که تاحالاشرح آنراداده ایم اغلب ازاثربیدل موسوم به نکات اقتباس شده است . اثربسیارمهم دیگربیدل یعنی محیط اعظم مشتمل برتاریخ روحانی دنیاست البته مااینجاوقت نداریم تمام آثاربیدل راشرح دهیم دربارهٔ محیط اعظم بنده فقط اشاره ای مینمایم به یك حکایت پرمعنی که در آن مثنوی موجوداست وبرای فهمیدن فلسفهٔ زمان بیدل خیلی مفید است یعنی حکایت مهاراج که سوار اسپ چوبی شده ازچشم همه درباریان نابدید میگردد. مهاراج بیك مملکت دور میرسد وآنجابایك دخترسندی ازدواج مینماید ودرده سال ده نفرفرزند نصیب وی میشود بعد ازده سال درنتیجهٔ قحطی سختی درشرف مردن ازگرسنگی ، مهاراج تصمیم میگیرد خود رابه آتش انداخته خودکشی کند ولی به محض اینکه وی داخل شعله های آتش میگرددخودرادردربارخود می بیند ومتوجه میشود که ده سالی که گذشت بیش ازیك ثانیه نبوده است. ازقرارمعلوم حکایت هایی ازین قبیل درعده ای ازادبیات دنیا موجوداست ولی چیزی که بسیارجالب است اینست که این قصهٔ بیدل که البته رمزوسمبول نسبی بودن زمان است آخرش باقصه های سایرادبیات آسیایی واروپایی خیلی فرق دارد یعنی مهاراج ازتجربهٔ عجیب خودش باهیچکسی حرف نمیزند ولی خیلی دلش میخواهد که مملکتی راکه در آن مدت ده سال زندگی کرده است دوباره زیارت کند، بازروانه میشود «ایندفعه بدون اسپ چوبی بلکه باوسایل عادی حمل ونقل» وآنجاهارا «درحقیقت» نیز میبیند ویقین دارد که آن ده سال زندگی خودش نیزحقیقی بوده ونه خواب وخیال. این «آید آلیزم ریالستی» بیدل فوق العاده مهم است وشباهت عجیبی بافلسفهٔ آیدآلست جدید اروپادارد ایجادیات فکر (یابعبارت بیدل «دل») نه فقط حقیقتی است بلکه آنست یگانه حقیقتی که ما میتوانیم ادراك کنیم (کانت!!)

یکی ازمهمترین مثنویهای فلسفی بیدل «عرفان» است درعرفان بیدل بطورخیلی واضح ازEvolution حرف میزند البته Evolution بیدل عین Evolution داروین

نیست ولی عین تکامل ونشو ونماء تصوف قدیمی هم نیست وخیلی شایـان توجه است. هرشکلی از هیولای قبل از آن آمده وسلسلهٔ عجیبی وجود دارد از ذره تـا انسان ولی هرچیزیکه هست در هستی خود مکمل است. قبلاً نیـز دیدیم که بیدل مخـالف افکار بعضی از متصوفین است که ایشان دنیارا بی ارزش وبی اهمیت میدانند بقول بیدل :

هیچ موجودی بعرض شوق ناقص جلوه نیست
ذره هم در رقص موهومی که دارد کامل است

حتی اشیائی که بوحلهٔ اول هیچ اهمیتی ندارد برای بیدل (وبرای دانشمـندان وطبیعیون اروپایی نیز) قابل توجه است . میفرمایند: «غافل ازعالم جماد مباش» آنهانیز باما گویامکالمه مینمایند ولی ما ـ از غفلت ـ قادر نیستیم سخنان آنهارا بشنویم مولیناجلال الدین بلخی نیز میفرما یند :

نطق آب ونطق بـاد ونطـق گل　　هست محسوس حـواس اهل دل

ولی نتیجه‌ای که بیدل ازین حقیقت میگیرد باافکارسایر متفکرین پارسی زبان فرق دارد چون ما نمیتوانیم که مستقیماً باحقیقت مجرده حرف بزنیـم وحقیقت مجرده (خدا) بوسیلهٔ اشیاء دنیابا مادرسخن است ،دستگاهی که مابـرای شنیدن این سخنان خداداریم (علم) است . یك خصوصیت بیدل این است که برای وی اصل ومبداء ترقی وتکامل اشیاء (هوا) است(مانند آنچه فیلسوف معروف یونانی Anexymenes میگفت) واین هوا گوهرلطیف است که مثل «نفس رحمانی» صوفیان به تمام موجودات ازسنگ گرفته تا انسان ،حیات میبخشند، کم کم درین سلسلهٔ عجیب Evolution مخلوقـات به «انسـان »میـرسیـم یابهتر گفته بـه« شخص » هرچیزیکه قبل انسان به وجود آمده مانندمشق تخلیقی بوده وفقط در انسان «شخصیت» موجوداست که به آن «اعتدال حقیقی» میبخشد .

جسم اصلی همین کف خاك است　　که محیط رموز افلاك است

بعقیدهٔ بیدل در هرقطره ای در هرذره ای یك نفس حیات باهتزاز آمده ولی فقط انسان

منبع، مرجع خلق، منبع اشکال، مرکز علم و مصدر اعمال میباشد انسان مشتمل است بر «جسم» و «علم» قبلاً هم دیدیم که «علم» در فلسفهٔ بیدل اصطلاح مخصوصی است که نه با «علم» مذهبی عادي ونه با «علم» فنی مدرن شباهت دارد بلکه بیشتر اصطلاح فلسفی «Pensiero» در فلسفهٔ آید آلست ایتالیایی Gentile یادآوری مینماید بمعنی «فکر خلاق» زیرا «علم» برای بیدل فقط شناسنده نیست، خلاق هم است و «ترتیب دهندهٔ» اشیاء ظاهري.

البته دیوان بزرگ بیدل نیز پراز غزلیات ونظم های فلسفی عمیقی است ولی چون استنباط یك فلسفهٔ مرتب از دیوان اشعار کار آسانی نیست اجازه دهید که بنده حالا فقط چند بیت دیوان بیدل را ذکر نمایم که بعقیدهٔ من حاوي افکار بدیعی ویا اشارات مهم فلسفی میباشد.

اولاً باید درنظر داشت که برای ایدآلیزم بیدل «عالم» که بیرون از «علمی» که بوسیلهٔ آن شناخته میشود وجود مستقلی ندارد ـ عالمی ثابت واستاتیك نمیباشد بلکه مانند «فکر» و «علم» که اصل آنست هردقیقه تجدید می‌یابد بقول وی:

نوی بیدل ازساز امکان نرفت نشد کهنه تجدید ایجاد ها

ونه فقط عالم بیدل ثابت وبی حرکت نیست بلکه انتهای مکانی وزمانی نیز ندارد

ز کارگاه تجدد عیان نشد بیدل جز اینقدر که کس اینجا بانتها نرسید

ولی با این تجدد لاینقطع عالم هیچ وقت شکلی که قبلا در آن بوده دوباره طوریکه قبلا بود تکرار نمیگردد. بیدل ترقی پرور تر از آنهایی است که قایل «رجعت» اوضاع قبل یا تناسخ ارواح استند برای وی هرحالی، هروضعیتی، حال ووضعیت جدید و بدیع میباشد:

باز آمدن مسیح ومهدی اینجا از تجربهٔ مزاج اعیان دور است

این فکر بسیار جالبی است وتازه، زیرا که مطابق فلسفهٔ ایران باستانی که نفوذ عمیقی در تمام فلسفه های آسیای میانه ونزدیك پیدا نموده جریان زمان مانند دایره ایست که پایان آن با ابتدای آن یك است وبدین وسیله «نوی» از «ساز امکان» میرود برای بیدل گذشته وحال ومستقبل نسبی است بلکه بهتر گفته «زمان» بسته به «حال» انسان است.

نه‌دی گذشت نه‌فردا به‌پیش می‌آید　　تجدد من وما تاقیامت آغازیست

یا:

غبار ماضی ومستقبل از حال تو میخیزد

درامروزاست گم، گرواشگافی دی‌وفردارا

بنابرین کسانیکه «بهشت» و «دوزخ» در زمان مستقبل می بینند غلط میکنند.

درهـای فـردوس وابـود امـروز

از بـی دمـاغـی گـفـتـیم فـردا

حتی روز قیامت یك‌اتفاق تاریخی واقع درمستقبل نیست:

ای مـردهٔ انـتظـار مـحشربـردن

حیف است به هرفسانه ات خون خوردن

در صـورت آفـاق‌نـظرکن کاینجا

هـرروز قـیـامت است هـرشب مـردن

«درصورت آفاق نظرکن» حرف خیلی جالب است. بالآخره بعدازقرنها که متفکرین مترقی به «عالم انفس» جلب توجه نمودند شخصیتی می‌آید که مارا به «آفاق» و«مطالعهٔ آفاق» تشویق می‌نماید!. آفاق وعالم‌مادی‌ومابا‌طل‌نیستیم.

گویند که‌اوحق است‌ومـابـاطـل محض

از باطل حـرف حـق کـه بـاوردارد؟

ازطرف دیگرما هیچ وقت نمیتوانیم بیرون ازفکر خودمان بجهیم تابه ماورای این دنیا برسیم.

بهشت و کوثر ازحرص‌وهوس‌لبریزمیباشد

بعقبی هم رسیدیم جز همین دنیا نشد پیدا

«عقبی» که‌ما زمانی ومکانی میدانیم «عقبی»حقیقی نیست.

آنرا که تو عقبـی شمـری‌عقبـی نیست

یـعـنی جـای تـقـرب مـولا نـیـست

وصف جنت شنیده ای عبرت گیر
هر جا زر و گوهریست جز دنیا نیست

پس بهشت جایی مکانی نیست بلکه حالیست که درین دنیا نیز میتوان به آن رسید البته بعضی از متصوفین افکاری مانند این را ابراز نموده بودند ولی بعقیدهٔ من فرق بین ایشان وبیدل در اینست که بیدل باایدآلیزم «فعال» یاACTIVISTEغرب شباهت بیشتری نشان میدهد.

بیا تادی کنیم امروز فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید آغوش رحمت را

وآن «راحت جاوید» که ایدآل بعضی از متفکرین شرق بوده برای بیدل ارزش روحانی هیچ ندارد.

گویند بهشت است همان راحت جاوید جایی که بداغی نطپد دل چه مقام است

روایات وخرافاتی که بعد از دورهٔ اول تاریخ، آن ها در تمام دیانت ها رواج پیدا کردند جز افسانه نیست و:

«هر کجا افسانه باشد هیچ کس بیدار نیست» انسان افسانه های مذهبی را ایجاد کرده واشتباهاً فکر میکند که همان افسانه هائی که درجاهای وهمی صورت میگیرد حقیقت است:

دلت بعشوهٔ عقبی خوش است ازین غافل که هر کجا تویی آنجا بغیر دنیا نیست

بنابرین مردگان نیز بعد از مرگ «بجای دیگر» یا بدنیای دیگر نمیروند. دنیائی که ما آنرا میبینیم ومیشناسیم یگانه دنیای مکانی وزمانی است.

بیرون نتاخته است ازین عرصه هیچ کس وامانده نیست این که تو گویی فلان گذشت

ویا:

زین خاکدان که دامن دلها گرفته است خلقی زخویش رفت وبجای دگر نرفت

بعبارت دیگر «زخویش رفتن» معنی «بجای دیگر رفتن» ندارد بلکه معنی آن بسیار عمیقتر میباشد. معنی آن غرق شدن در «خودی» است یا در «دل» که اصطلاحی است قریب به «انای مطلق فلسفهٔ ایدآلیست هیگل». بیدل مانند فیلسوفهای

هیگلی میگوید که من نمیتوانم خودمرا درمقابل خود مشاهده و مطالعه کنم آن «منی» که من آنرا مطالعه میکنیم «من» حقیقی نیست بلکه یک «او» است یك چیزی بیرون از من

بزم تجدید است اینجا فرصت تحقیق کو من منی دارم که تا او امیر سم او میشود

این غرق شدن در «منی» عمیق یعنی «دل» مقصود حقیقی تمام ادیان است واگر مذهبی همین منظور نداشته باشد «وهم» مطلق است.

میکشی کردیم وآسودیم از تشویش وهم

گرد چندین مذهب از یك جرعهٔ مشرب نشست

ویا:

موج این دریا تکلف پرور گرداب نیست

طینت آزاد بیرون تاز وهم مذهب است

علت دشمنی بین ادیان مختلف دنیا اینست که تمام آنها از اصل خود دور شده‌اند

شیشه وسنگ آتش وآب اند دور از کوهسار

عالمی باهم جدا از اصل دشمن میشود

درضمن دوسخنرانی دیگر بنده کوشش خواهم کرد بعضی از جنبه‌های مودرن بیدل را تحت نظر قرار دهم. اینجا فقط میخواهم خاطر نشان کنم که بعقیدهٔ من بیدل مابین تمام نوابغ عالم کلاسیك فارسی زبان شخصی است که شاید بیشتر ازهمه به فکر وفن اروپایی مدرن نزدیك گردیده است و مطالعهٔ عمیقتر بیدل هم ازطرف اروپایی‌ها وهم از طرف شرقیها میتواند کمك مهمی بدهد به آن تفاهم که روزبروز ما آنرا لازمتر حس میکنیم.

آیا بیدل نیزمانند بعضی فیلسوفهای ماجهدرا (وحتی «جهدناتوانی» را) ستایش نکرده؟ میفرمایند:

جهد هرگز نمیشود پامال ریشه ها ازدویدن است نهال

درتلاش آینه بسنگ خورد به کز آسودگیش زنگ خورد

اجازه فرمایید که من این سخنرانی مقدماتی درباره بیدل را با ذکر این قطعهٔ

فوق العاده شیرین وموءثر شاعر ختم کنم . درین قطعه نیز بوسیلهٔ طرز مخصوص وبدیع بیدل، افکاری را اظهار مینماید که فعلاً در اروپا نیز در بعض محیطها رواج دارد یعنی باقی ماندن «رفتگان»، «مردگان» در اجتماع در قلب رفیقان زنده .

مگو گذشته رفیقان ز دل فراموشند — کدام ناله که در پرده‌اش نمیجوشند ؟
توسخت بیخبری ورنه رفتگان یکسر — زخجلت مژه وا کردن تو روپوشند
چراغ انجمن حیرت نظر بودند — کنون به‌پردهٔ دل داغهای خاموشند
هنوز زحمت سعی تو میکشند بخاك — تو تا زبار تعلق نرسته ای دوشند
بچشم بسته نگاهی که این پری صفتان — نزاهت انجمن شیشه‌خانهٔ هوشند
نرفته‌اند ازاین بزم تاسخن باقی‌است — زدیده رفته حریفان هنوز درگوشند

وصف طبیعت در اشعار بیدل

متن دومین کنفرانس پروفیسور بوسانی دربارهٔ بیدل
که ساعت دو نیم بعد از ظهر روز هفتم میزان ٤٤ در تالار
آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردیده است .

مسألهٔ وصف طبیعت دریك شاعر شرقی عموماً وفارسی زبان خصوصاً خیلی جالب توجه است ، زیرا رابطهٔ نزدیکی بامسئلهٔ ریالیزم دارد . درضمن سخنرانیهای قبل گفتیم که اصل وبنیاد عرفانی هنر روایتی ایران وادبیات فارسی فلسفه افلاطونی جدید بوده که بااینکه بعضی ازعالیترین شاهکارهای ادبی دنیارا بوجود آورده ولی درراه ایجاد ریالیزم بمعنی مدرن این کلمه مانعی بسیار بزرگی تشکیل میدهد .

امروز آنچه رادرسخنرانی قبل راجع به هنر قصه کردن بیدل گفتیم قدری شرح داده وخاطرنشان خواهیم کرد که دروصف طبیعت نیز بیدل جنبه های «نیم ریالیستی» رادارد که مطالعهٔ آن نه فقط ازلحاظ علمی بلکه ازنقطهٔ نظر عملی برای ایجاد یك «ریالیزم شرقی خالی ازتقلید اروپا» درادبیات پارسی اهمیت درجه اول رادارامیباشد.

وقتی که آثار بیدل را مطالعه میکنیم چیزی که بایستی بعنوان مقدمه گفته شود این است که اثری که داریم مطالعه میکنیم متعلق به چه دورهٔ زندگی و فعالیت تخلیقی موءلف میباشد . البته بیدل نیز مانند سایر نویسندگان شرق و غرب درزندگی هنری خود دوره های مختلف تکامل فکری وسبکشناسی رانشان میدهد که درطی آن افکار وسبك وی یکسان نمانده بلکه دچار تبدیل وترقی گردیده است نویسنده ونقاد شوروی تاجیکی مشهور صدرالدین عینی درکتاب مهمی که دربارهٔ بیدل نوشته میگوید که «بیدل دربچگی دیندار ، درجوش جوانی مجذوب ودرویش

در آخرهای جوانیش متصوف ودر آخر فیلسوف بزندگی نزدیك گردیده واین حالت آخری اوتا آخر عمرش دوام نمود»

اثر بیدل که برای فهمیدن سبك وی در وصف طبیعت خصوصاً مفید است «طور معرفت» میباشد که وی آنرا دردورهٔ بلوغ فکری کامل تالیف کرد یعنی وقتی که عمرش ۴۳ سال بوده است ولی قبل از شروع کردن بمطالعه لازم است دربارهٔفهم طبیعت دربیدل کلمه‌ای چندبگویم. درین خصوص باید به‌دونقطه جلب توجه نمود:

اول اینست که برای بیدل (که‌ازاین لحاظ به‌افکار تصوف کلاسیکی نزدیك است)طبیعت بیرون‌ازانسان که‌مرکزومرجع روحانی آن‌است اهمیت‌ومعنی‌ندارد. نقطهٔ دوم اینست که بیدل ـ واینجا افکاروی باافکار متصوفین خیلی فرق دارد ـ فقط قدرجنبهٔ باطنی طبیعت رانمیداندبلکه به‌جنبهٔ ظاهری ومادی آن نیز اهمیت میدهد.

نمونه ای ازنقطهٔ اول بدهیم یعنی اینکه‌انسان مرکز واقعی طبیعت وتمام دنیا میباشد درضمن یك مخمس زیبائی که‌دراثر بیدل موسوم به «نکات» درج شده شاعرمیفرماید:

گرصبح کشد بال زبادمژان تست ورشام دمد موی‌ز باد مژان تست
هرسو فگنی چشم سواد مژان‌تست رمز دوجهان بست‌وکشاد مژان تست
صحرا دمد ازخانه چودیو ار نماند

تاچند کشی زحمت کر و فر دنیا تاکی روی ازهوش بافسانهٔعقبی
ختم هوس پوچ کن ازخویش‌برون آ فرصت شمرتست چه امروزوچه‌فردا
هرگه تو نماندی همه یکبار نماند

اینجا نیزدوباره‌میبینیم که‌چقدربیدل به‌انسان وبه‌فرصت انسانی اهمیت میدهد مانند هیگل‌وی نیز میگوید که‌اگرانسان‌نمیبودتمام‌این‌دنیای رنگارنگ‌وجود نمیداشت.

ولی بیدل باین فکر قانع نشده ودراین راه پیشترهم میرود وتاکید واصرار مینماید که یك دنیای بیرون ازاین دنیای «فرصتی» هم هیچ وجودحقیقی ندارد بلکه حقیقت هرذره درخود ذره بودن آن ذره است و حقیقت هرآن وهر موقعی درخود همان ذره‌زمانی میباشد در« رقعات» یعنی مجموعهٔ مکتوب‌های‌وی بیدل این نکتهٔ دقیق را بروز میدهد که:

« ... درتعیین آباد ظهور هرشکل معین‌عین حقیقت‌اوست باستعارات‌غیر،شبهه متراش. قطره را دریا میندیش وبردریا گرد قطره‌مپاش ... »

بعبارت دیگر ما استعارات صوفیانه ونیو پلا تونیك که اصل‌واساس آن فرض وجودیك دنیای خیالی بیرون ازدنیای حقیقی است بیزاریم . بایدحقیقت‌اشیای مادی را نیزدوست داشته باشیم ومهم بشماریم ومطالعه نماییم درآخرهمان نامهٔ بیدل آنچه قبلا به‌نثر گفته بود بوسیلهٔ این رباعی عمیق وزیبائی تصدیق مینماید

ای آئینه‌معنیت صورت نگار تاویل‌و تصرف ازطبیعت بردار

تحقیق اینست مابقی لعب وهوس یك‌رادونشان مده‌دورایك مشمار

اینجابیدل یك برنامهٔ‌هنری وفلسفی راپیشنهاد مینماید که بکلی ضد سمبولیست‌بوده واگرباپشت کارتمام عملی‌میگردید منجربه‌ریالیزم مدرن‌میشد. شایداین‌اولین‌دفعه باشددرتاریخ تصوف که شخصی که‌اغلب‌متصوف دانسته میشودبطوراینقدرواضح برضدتأویل وشرح‌رمزی طبیعت حرف میزند . حقیقت اینست که‌بیدل‌اقلاً دراین دورهٔ تکامل زندگی وهنرخودنه‌صوفی‌روایتی بودونه ماتریالیست بلکه قایل تقدس فرصت‌وحقیقت‌اشیاءظاهری‌طبیعت‌بوده‌است. شکل‌مخصوص‌سبك بیدل نیزمربوط به‌این‌نقطه است .

همه‌میدانند که بیدل‌راهمیشه به‌دشوارفهمی متهم‌ساختند، ولی‌سبك‌بیدل‌دشوار فهم وپیچیده است ازنقطهٔ نظرسبك عادی نیوپلا تونیك وتاویلی ورمزی ادبیات کلاسیك فارسی وفقط وسیله‌ای بوده‌برای‌درهم‌شکستن‌تسلط روحانی همان سبك .

خود بیدل قایل به لزوم اعتدال بین لفظ و معنی بوده و هیچ وقت پیچیدگی و دشوار فهمی راستایش ننموده وفقط گفته که دریافتن معانی وی فهم تند میخواهد (معنی بلند من فهم تند میخواهد سیرفکرم آسان نیست کوهم و کتل دارم)

درضمن یکی از «رقعات» وی بیدل نظریات سبکشناسی بسیار ساده وطبیعی رابروز میدهد میفرمایند :

« جمعی که از تراوت رنگ الفاظ نظری آب میدهند لوح تمیز یکقلم از درك معانی شسته اند (یعنی بعضی همعصران وی که سبك هندی رابدون دریافتن امکانات «مدرن» آن استعمال میکردند) و گروهی که ببوی معنی کوس تردماغی میزنند رنگینی نهال عبارت اصلا از نظر انصاف شان نرسته (بعض نویسندگان غرب ازاین قراراست)

براین تقدیر معنی ، زمزمه ایست محتجب ساز موهوم وعبارت سازی مشتمل نغمات نامفهوم ... »

بنابراین بیدل نیز طرفدار اعتدال بین لفظ ومعنی ودشمن نغمات نامفهوم بعضی نویسندگان هندی ــ این بهترین دلیلست براینکه دشواری وتندی سبك وی منظوری دارد واین منظور چنانکه قبلاً گفتیم ایجاد ریالیزم بدیعی در تاریخ ادبیات فارسی بوده است که میتوان آنرا ریالیزم سحرآمیز نامید و یا اگر بخواهیم کلمهٔ خود بیدل رابکار بریم «اعجازآمیز»

مدعی در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که به کیفیت اعجاز رسد

اما حالا بر گردیم براصل مطلب وچند ملاحظه کنیم درخصوص اینکه بیدل چطور همان طرز اعجازآمیز خود را برای وصف طبیعت استعمال مینماید .

قبلا گفتیم که یکی از مفیدترین آثار بیدل برای مطالعهٔ این جنبهٔ هنروی مثنوی «طور معرفت» میباشد که دارای قریب ۱۵۰۰ بیت در بحر هزج بوده واز مقدمه وخاتمهٔ این اثر معلوم میشود که شاعر این منظومه را بنام شکرالله خان بخشیده است از قرار معلوم شکرالله ازحاکمان بزرگ هندوستان بوده ودرعین زمان شاگرد بیدل در هنر شاعری .

منـاسبت بیدل بـااوهرچند بصفت مناسبت استـاد ی وشاگردی هم باشد بیدل اورامثل یک دانشمند بزرگ بسیاراحترام میکرد ومعلوم میشود که‌اوهمفکرودوست صمیمی شاعربوده‌است. ازمقدمهٔ «طور معرفت» معلوم میشود که‌شکرالله‌خان یک‌وقت درطرفهای کوهستان «بیرات» حاکم یاسرعسکرشده رفته بود . درآنوقت هابیدل هم درآنجاهاسیاحت کرده . شکرالله‌خان دربارهٔ منظره‌هاي دلربای آن کوهستان همان‌وقت چندبیت گفته بودوبیدل بعد ازچند سال بطرز یاد داشت همان سیاحت دروزن همان بیت‌های شکرالله‌خان این اثررانوشته باوبخشیده است ازمکتوبی که شاعراین‌اثررابا آن به‌شکرالله‌خان فرستاده است معلوم میشود که‌این‌منظومه‌درسال ۱۰۹۸ ه در۴۳ سالگی شاعرنوشته شده است .میتوان گفت که موضوع عمدهٔ‌تمام این منظومه وصف طبیعت‌است ولی وصفی که نه باسبک ریالیست‌مدرن ونه بطرز سمبولیک قدیمی‌شباهت دارد .

شاعر در این منظومه کوهستان «بیرات»رابه‌کوه طور موسی مقابل‌میگذارد ومیگوید که اگرطورموسی‌طورتجلی نورالهی باشد هم‌این کوه مادی «طورتجلی نورمعرفت» است ولی اینجامعرفت معنی کلاسیکی عرفان ندارد ویابهتر گفته فقط تااندازه‌ای این‌معنی رادارد‌وفی‌الواقع معنی‌آن به‌آن‌علم مدرن بیشترنزدیک است نظربه تصویرموءلف «قانون‌یقین» (که اینجاهمان سهم «ساقی»درساقی‌نامه‌هاودر منظومه‌های‌نظامی‌وغیره‌دارد) ویراسیاحت کوهستان تشویق‌میکندومیگوید « تودنیا رابین، طبیعت‌رابشناس» ومسافررا‌توصیه‌می‌نماید که بـه‌شنیدن قناعت نکرده‌وبیشتر به‌تجربه‌شخصی‌به«دیدن» تکیه کند . ابیـات ذیل‌درتاریخ‌عرفان فارسی‌زبان نظیری نداردزیراایجاد«دیدن» بمعنیی‌استعمـال میشود که‌بان علم تحقیقی فزیک‌شباهت داردنه‌به«تحقیق» بمعنی‌عرفانی‌روایتی(افلاطونی)بیدل میفرماید :

... همانا کوریست ای‌هوش دشمن کـه دیـد نهات گـم شد از شنیدن
بـه بـرق گفـتـگـوي آتش طور دمـاغ حسرتـی میسـوزی از دور

گذشت آن برق ای غافل زتجدید چرا غان دیگر هم میتوان دید
سبقهای خیال خام تا چند ورق گردا نی او هام تا چند ؟
بدل تا کی توان زنگ هوس کاشت که اسکندر عجب آئینه ا ی داشت
اگر تخت سلیمان باد میبرد ترا بهر چه باید خا ك و خون خورد
همه از عالم بنگت خیالند هجوم نقش تصویر محا لند
بجرم دور گردیهای فهم است که هو ش ازمعرفت قانع به وهم است
باوج چرخ اگر نتوان رسیدن ک شد مانع ز پیش پا ی دیدن
زجنت تا سوی افسانه پرداز درخا کی بروی سینه کن باز
بدوران گررسید نهاست مشکل ز نزدیکان نبا ید بود غا فل
اگر تحقیق معنی نسخه آراست بهر جا چشم وا کردی تما شا ست
کنون در کوه بیرات آب ورنگی است که هر سنگش بدل بردن فرنگی است

طرز بدیع بیدل در تنقید کردن دنیای «افسانه» سمبول (آئینهٔ اسکند ر وتخت سلیمان وغیره) فکراینکه چون حالا این اتفاقات «قدیم» تجدید نمیگردد باید به اشیاء فعلی «فرصتی» نگاه کرد.

معنی مخصوص که برای بیدل اصطلاحاتی ازقبیل «تحقیق» «دیدن وشنیدن» (نظروخبر)- عالم بنگ «معرفت» «خودوخویش» هریکی از آنها شایستهٔ یک سخنرانی علیحده میبود وما اینجافرصت آنرانداریم که ازاین موضوع ها خیلی بحث کنیم اما چیزی که حالا میخواهم به شنوندگان گرامی نشان بدهم اینست که بیدل چطور طبیعت رابدون «تاویل وتصرف» تصویر میکند - یعنی طوری طبیعت راتصویر میکند که در عین وقت مادی ومعنوی است وهر تفصیلی از تفصیلات آن درخودی خود ونه بطریق رمزوسمبول نوعی از تقدس ومنزه دارد .

بعبارت دیگر سنگها، حبابها و وابرها غیره درعین وقت فقط سنگ وحباب وابر باقی میماند وحباب معنی حیات فانی این دنیارا ندارد- حبابست وبس، ولی بااین همه حباب

ابروسنگ وغیره هریکی «در رقص موهومی که دارد آفتاب است وهریکی در لحظه ایکه شاعر نظر سحر آمیز خود را به آن متوجه میسازد پر معنی تر از «طور سیناویا از آئینهٔ سکندر» میگردد ـ منظور بیدل همین است ـ تخلیق یك دنیای حقایق جدید تر، عمیقتر ومفیدتر از دنیای قدیمی افسانه ها که بتواند جانشین آئینهٔ سکندر وجام جمشید وتخت سلیمان وطور موسی گردد . بنابراین بعقیدهٔ من نویسندهٔ بیدلیست شوروی صدرالدین عینی از حقیقت خیلی دور نیست وقتی مینویسد (ص ۷۵) اگر «موءلف در طلسم حیرت» روح را بصفت یك پادشاه ازعالم تقدس فرود آمده تصویر کرده باشد در اینجا (یعنی در طور معرفت) ویرا ازاجزاءزمین میشمارد فقط درافاده های خود در اینجا یك آهنگی کار میفرماید که گویا اوطبیعت را باالهیات موافق کنانده ایستاده است دراین اثرماروشن میبینیم که شاعرازفلسفه صوفیزم اسلامی یك درجه دورشده به فلسفهٔ دنیای زنده نزد یك رفته ایستاده است »فقط باید اضافه کرد که این موافقت بین طبیعت والهیات طوری بعمل می آید که مطابق طرزسمبولیست قدیمی نمیباشد.

مثلا ببینید چطور بیدل سنگهای رنگارنگ ودرعین وقت آوازعجیب واسرار آمیز کوهستان را توصیف می نماید :

بکوهستان خمستانی جنون خیز — خروش آباد شوق مستی انگیز
هجوم قلقل مینا صدایش — سبو بردوش تمکین سنگهایش
بدامن سنگهای سجده آغوش — چو مستان رفته درپای خم ازهوش
تو پنداری که اجزای زمین اند — سراپا شعلهٔ آتش کمین اند
همین کوهی که درچشم تو پیداست — هیولای دوعالم جام ومیناست

• • •

مگو ای بیخبر سنگ است اینجا — هزار آئینه در زنگ است اینجا
بهر رنگی که چشم شوق بازاست — نزاکت خانهٔ مینای نازاست
اگر یك پرده برداری ازین سنگ — شود آئینه پاك ازتهمت زنگ

که نقش سنگ ناپیداست اینجا درشتی پنبهٔ میناست اینجا

اینجاسنگها هیچ شمه ای ازسمبولیزم نداشته سنگهای حقیقی است که درجنبه‌های مختلف ،آنهاتماشاومطالعه میگردد .

بیدل درین تجزیه‌وتحلیل حقیقت خیلی دورمیرود مثلا قوس قزح را ببینید چطور تجزیه ومطالعه مینماید:

ز موج سبزه و گل رنگها جست شفق تابی زدوقوس قزح بست
گرازوصف قزح گیرد بیان‌رنگ ببالد اززمین تاآسمان رنگ
رگ ابربهارستان نیرنگ طلسم ریشهٔ فردوس درچنگ
پرطاوس صرف رشتهٔ دام خیال لعل نوخط برلب جام
نزول قطره هااز اوج افلاك اگر بینی بسوی مرکز خاك
خدنگ بیخطایی این کمان‌است که‌تاآماجگاه دل روان است

ویاچطورروی ابرها را وصف مینماید .

چوابر آئینهٔ نازگل ومل بهار صد شبستان زلف وکاکل
ولی زلفی که دریك جنبش باد هزاران دل تواند کرد ایجاد
جنون‌پیمانه چشمی گریه آهنگ سیاه‌مستی شکست‌شیشه درچنگ
سپهری زیرش از سیاره خرمن شبستان چراغان زیردامن
چو مژگان هجوم اشك بسته قدح دردست‌ومینای شکسته
همان دیوانهٔ‌ژولیده موئیست که‌باسودای‌خویشش های‌و هوئیست
گهی ازبرق بر آفاق خندد گهی برخاك سیل گریه بندد
به‌تیغ کوه گاهی سینه مالد گهی گیرد رهٔدشت وبنالد

حباب موضوعی است که بیدل مخصوصا آنرا دوست دارد وابیات زیادی بآن اختصاص داده اینجا نیزمیتوان دید که شاعرچطوراشیأرا بادقتی که میتوان آنرا عملی نامید تجزیه کرده چیزی مانند حباب که به آسانی میتوان از ان بطور

سمبولیك استفاده کرد(رمزحیات فانی انسان وغیره)بطوریالیستی سحرآمیز مطالعه مینماید .

زهی وضع حباب بی سروپا — که حیرانی زنقش اوست پیدا
نفس دردامن دل پاشکسته — نگه باشرم عقد دیده بسته
اگرچشمت برغیرش نظر نیست — وگر پاازخودش بیرون‌سفرنیست
چوساغرپادشاه عالم آب — کلاه‌آرای ناز ازوضع آداب
حیا چون چشم حصن آهنینش — خموشی همچولب نقش نگینش
چواونتوان صفای سینه دادن — نفس را صیقل آیینه دادن
نهفته از نفس آن سر بسر چشم — پری درسینه چون نظاره‌درچشم
نفس درآینه دزدیده زان رنگ — که‌اشکش‌سوخت‌آتش‌دردل‌سنگ
چراغش در کمین پاس ناموس — نفس دزدیده ترازوضع فانوس
سبك روحی وقار امتیازش — تهی ازخودشدن‌سامان وسازش
چنان برآب دارد سیر تمکین — که گویی‌بیضهٔ مرغابیست این
بهرآب ازسبکساری روان است — تهی چون‌گشت کشتی بادبانست
بآن‌رنگش نزاکت‌نقش‌بسته‌است — اگرچشمی بهم مالد شکسته‌است
نگاه از نازکی نکشوده مژگان — قدم ازعاجزی بشکسته‌دامان
هوا صهبا ایاغی دل شکسته — نفس روغن چراغی شعله جسته
بفانوس نفیس میسوزد وبس — خیالی محض می افزود وبس
چوصبحش درقفس غیرازنفس نیست — ولی تاپرزند سازقفس نیست
معمای چنین عالم ندارد — که تا بشکافت نامی هم ندارد

رویهمرفته میتوان گفت که بیدل وقتی طبیعت را وصف مینماید باریالستهای‌مدرن شباهت ندارد که ایشان زمین رامانند معشوقی دوست دارند وآسمان رافراموش میکنند ولی‌شبیه‌عرفای قدیمی‌هم‌نیست که نگاه‌ایشان به عالم مثال وحقایق آسمانی

ملاحظاتی دربارهٔ «ریالیزم» بیدل

متن سومین کنفرانس پروفیسور بوسانی که
ساعت دونیم بعد ازظهرروز ۱۰ میزان ٤٤ در
تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد گردید.

مسألهٔ (ریالیزم) نه فقط در تاریخ زبان وادبیات فارسی معاصر بلکه در تاریخ تمام زبانهای شرقی اهمیت درجه اول را داراست از قرار معلوم تمام ادبیات کلاسیکی فارسی کمابیش تحت نفوذ ایدآلیزم عرفانی وافلاطونی جدید قرار گرفته ومیتوان گفت که باستثنای بعضی نویسندگان قدیم مانند رودکی .وبعضی از گویندگان دربار محمود غزنوی وبرخی ازشعرای بعد، ازقبیل عبیدزاکانی نه تنها تمام هنر کلاسیک خراسان بلکه تمام هنرهای کلاسیک آسیایی فاقد عناصر واقعاً ریالیستی بوده است (اقلا بمعنی مدرن این کلمه) وریالیزمی که در ادبیات معاصر پارسی آنرا مشاهده مینمائیم (وبعضی اوقات ریالیزم افراطی بیذوق) اثر نفوذ اروپایی بوده وریشه‌ای در ترادیسیون خراسانی ندارد. اینست که جستجو وتحقیق در بارهٔ عناصر ابتدایی ریالیزم در تاریخ ادبیات فارسی بعقیدهٔ من نه فقط دارای اهمیت علمی است بلکه از نقطهٔ نظر عملی نیز

قابل توجه است زیرا نویسندگان جوان پارسی زبان امکان آنرا امید هد که بتو انند ریالیزمی ایجاد نمایند که اثر تقلید اروپا نبوده بلکه رابطهٔ تاریخی با ماضی خود شان وفرهنگ خود داشته باشد . درضمن مقاله که بنده راجع به (سبك هندی) بزبان ایتالیایی نوشتم سعی کردم نشان بدهم که خود سبك هندی باوجودیکه البته نمیتوان آنرا (ریالیست) دانست ولی وسیلهٔ قوی بوده برای بهم شکستن ترادیسیون افلاطونی جدید سبك کلاسیکی وایجاد سبکی که اگر ادامه می یافت میتوانست منجر به سبك مدرنی گردد که مدرنی آن بامدرنی اروپایی شباهت دارد ولی درعین وقت مستقل واوریژینال می باشد .

البته اینجا درحدود یك سخنرانی مختصری نمیتوان مطالعهٔ عمیق در بارهٔ امکان ریالیزم درتمام آثار بیدل بنمائیم وفقط میخواهیم نشان بدهیم که چطور بیدل درنقل کردن ویاقصه کردن، سبکی ایجاد نموده که باتمام سبکهای کلاسیکی فارسی فرق داشته ومیتواند مبدای برای ایجاد یك (ریالیزم شرقی) تشکیل دهد - که وقت مرا مجبور میسازد که فقط قسمت کوچکی از چهار عنصر بیدل را نمونه بیارم یعنی قسمتی که دران بیدل از مسافرت خود از پتنه (عظیم آباد) تا به ده ماهتسی در سال ۱۰۷۰ هـ وقتی وی فقط ۱٦ ساله بود گپ میزند. همه میدانید که آن مسافرت وقتی صورت گرفت که شاه شجاع مغلوب شده واورنگزیب عالمگیر بسوی بنگال لشکر کشی میکرد تا آن ایالت دور را که مقر شاه شجاع بود بطور نهائی تحت کنترول خود قرار دهد . عموی بیدل میرزا قلندر خانوادهٔ خود را در ده ماهتسی قریب ۲۰ کروه (کما بیش ٦۰ کیلو متر) از عظیم آباد گذاشته بود وبیدل در پتنه مانده بود وبرای حاجتی میخواست به ماهتسی رفته خویشان خود را ملاقات کند. چون راه ها خیلی خطرناك بوده وبیدل از رهزنان میترسید ترجیح داد از پتنه تا ماهتسی پیاده رود . برای نشان دادن روش بیدل در قصه کردن حالا بطور بسیار مختصر فقط اتفاقات مسافرت بیدل را (یعنی معنی قصه

بدون لفظ) نقل مینمائیم وبعدازان کلمهٔ چند درخصوص علت (پیچیدگی) معروف لفظی بیدل خواهم گفت.

۱- درسال ۱۰۷۰ هـ میرزا قلندر بسوی بنگال روانه شد وخانوادهٔ خود را در قصبه ماهتسی که ۲۰ کروه ازپتنه آنطرف دریای گنگ واقع است گذاشته بود.

۲- ایامی بود که شاه شجاع شکست خورده وعالمگیر مملکت هند را تحت سلطنت خود قرارده بود.

۳- راهها بخصوص راههای عبوردهات درنتیجهٔ وجود راهزنها خیلی خطرناك بود.

٤- بحکم ضرورت من بایست ازپتنه به ماهتسی بروم وتصمیم گرفتم پیاده وبایك خادم فقط عازم ماهتسی شوم.

٥- ازپتنه حرکت کردیم ولی چون عادت پیاده رفتن نداشتم روز اول آن بسوی دریای گنگ سه کروه قطع نکرده پاهای من پرآبله وزخمی شده مجبور شدم زیردرختی استراحت کنم.

٦- بعدازچندوقت خادم من فریاد کرد که باید هرچه زودتر روانه شویم تا به منزل برسیم ودوچار آفتی نگردیم.

۷- ولیکن اینقدر مانده بودم وپاهای من طوری خوابیده بود که نتوانستم حرکت کنم بازگشتن ممکن نبود وآنجاماندن محال - مأیوسانه پا شدم قدری راه رفتم ودوباره نشستم وگریه کردم.

۸- ازظهر تا یك پاس شب اینطور افتان وخیزان راه رفته فقط بکاروانسرای چمناپر که ازآنجا دو کروه فاصله داشت رسیده بالاخره توانستم استراحت کنم.

۹- درطی آن سفر واضحاً فهمیدم که جهد ناتوانی هم مفیداست ونتیجه میبخشد.

۱۰- شب مرا راحت آورد خدارا شکر گفتم ودرفکر کرایه گرفتن یکمرکب افتادم.

۱۱- امابعلت خطرراه کرایه کشان قبول نکردند بلکه همه پندونصیحت دادند

که اینجابمان وروانه مشو .

۱۲ـبنابرین مجبو رشدم بار دیگر پیاده‌روم. بعدازسه کروه راه درخود اثری ازماندگی‌ندیدم وتصمیم گرفتم تامنزل دیگرتوقف‌ننمایم .

۱۳ـ اماوقتی ظهرشد وآفتاب بی‌رحمانه برمن‌تافت مجبور شدم‌باچشم بسته راه‌بروم. عرق‌میکردم ازگرمی خاك‌مانند شعله‌های آتش‌گردیده بو د .

۱٤ـ ناگاه ابررحمتی ازدور بنظرآمد یعنی درخت پربرگ که‌من آنجابرای استراحت‌دویدم.

۱٥ـ آنجاماندم تاآفتاب ازقدزوال درگذشت وگرمی قدری کمترشد ولی وقتی دوباره شروع به‌راه رفتن نمودم‌همان‌حالت‌دیروزدرمن‌پیداشدیعنی‌ازماندگی قادرراه رفتن‌نبو دم .

۱٦ـ به‌خادم‌گفتم : هرچه‌باداباد امشب‌در سایهٔ‌همین درخت‌خواهیم خوابید.

۱۷ـ خادم‌چارهٔ ندیدجز تسلیم‌ـ ردائی روی زمین گستردیم وروی آن دراز شد یـم .

۱۸ـ ماتشنه‌وگـرسنه روی‌آن رداخـوا بیده منتظر شب بودیم خوابم نبر د ولاینقطع ازپهلو به‌پهلوی دیگرمیغلطیدم .

۱۹ـ تاپاسی ازروز باقی‌مـانده آوازی بگـوشم خورد وپیـر مرد خمیده قامتی‌دیدم برمـادیان سمند بچه‌دار تاخته می‌آیدو کودکی‌عصادر کنار همچنا ن بر کابش عنان‌انداخته.

۲۰ـ چو ن نزدیك رسیدبگرمی‌تمام سلام کردوگفت که‌درچنین‌اوقا ت پیا ده سفر کردن اشتباه بود ه .

جواب‌دادم که آنچه فرمودید نشان‌میدهد که‌شمابمن‌دوستید ولی‌هرچندفکر میکنم‌شمارا در کجا دیدم‌بخاطر نـمی آید .

۲۲ـ تبسم کنان گفت که‌من جان‌محمدم از تابعان خواجه شاه محمد همسایهٔ

میرزاقلندر در ماهتسی وبامرخواجه برای خدمتی بکنار دریای گنگ رفتم وحالا به ماهتسی مراجعه میکنم .

۲۳- بعدازان ازمرکب خود فرود آمدواحوال میرزاقلندر وعلت سفرم پرسید .

۲٤- من جواب دادم ولی هیچ از کدورت حالم نگفتم .

۲۵- بعداز ساعتی برخاست ومادیان راپیش آورد ومرا دعوت کرد که سوار شویدومرا ازجلوداران شمارید .

۲٦-اما انصاف اجازه نداد که پیری بآن ضعف پیاده رود وجوانی مثل من سوارمرکبی گردد. بابهانه اینکه میخواستم درسایهٔ آن درخت بمانم دعوتش راقبول نکردم وچند قدم از آنجا دورشدم وقتی برگشتم دیدم پیرمرد پیاده . رفته بود وکودك بامادیان منتظرمن است.

۲۷- ناچارسوارشدم وعقب وی رفتم تاهرجادرراه وی را بیابم ازمرکب فرود آمده آنرابوی بازبدهم .

۲۸- ولی وی راهیچ جاندیدم ونزدیك نمازشام بسرای بیگلی که از آنجا سه کروه فاصله داشته رسیده دیدم که آن پیرمرد قبل ازمن آنجارسیده بود .

۲۹- من عذرخواستم ولی جواب داد که من بیش ازخادم چیزی نیستم، اگر شمارابحال خودم اندیشه مند نمیدیدم باشمامی آمدم فعلاشب درین کاروانسرای بایدآسود من هم جائی پیدا کردم وباشماخواهم ماند.

۳۰- پس ازتهیهٔ اسباب طعام خادم رافرستادم تاویرابخواند هرچنددر آن اطراف جستجو کردویراپیدانکرد .

۳۱- دیرشده بودبرای ادامه دادن جستجو و من مانده بودم پس به حجلهٔ خو درفتم وخوابم برد .

۳۲- هنگام سحردوباره کودك رادیدم واوبمن گفت که خودش وآن پیرمرد درقصبهٔ نزدیك مهمان بودند وپیرمردقبل ازطلوع آفتاب روانه شده است ولازم

نیست که عقب وی بدویم ویرا بمنزل خواهیم یافت.

۳۳ــ من حیران ماندم وقدری شرمسار که وی به این پیری اینقدر من جوان را کمك کرده است.

۳٤ــ نه کروه دیگر بدون تصادفات واتفاقات مهمی طی شده وهنگام نماز عصر به ماهتسی رسیدیم پیرمرد، دم درخانهٔ خواجه‌شاه‌محمد ایستاده ومنتظر من بود.

۳۵ــ اسب حوالهٔ کودك کردم و باکمال گرمی پیرمردرا تشکر کردم ووی بافروتنی وخضوع تمام جواب داد.

۳٦ ــ باوی خداحافظی کردم وبه‌منزل رفتم.

۳۷ــ فردای آنروز برسم قدیم باپسران خواجه شاه محمد صحبت دوستانه کردم وباایشان از احسان پیرمرد(جان محمد) خادمشان خیلی ستایش کردم.

۳۸ــ ولی ایشان قسم کردند که باین نام کسی ازرفقای مانیست ودیروزهیچ کس ازهیچ جابخانهٔ مانرسیده است!

البته حالاجائی نیست ازخودبپرسیم که این جان محمد اسرار آمیز که بوده ولی فقط میخواهم دربارهٔ سبك بیدل درهنر(نقل کردن) یاقصه کردن ملاحظاتی چند بنمایم.

هر کسی که باادبیات کلاسیکی فارسی آشنا باشد بایدتاکید کند که‌قصه ای بدین طرزدرادبیات فارسی بسیار کمیاب است. فقط مهم اول اینست که نقل کننده به‌تمام تفاصیل زمان ومکان اهمیت مخصوصی میدهد ــ مانند شیخ سعدی نمی گوید که (روزی) درجائی یادرشهری کسی‌را دیدم وغیره بلکه راهها، اوقات، فاصله‌ها شکل وموقعیت اشیارا باکمال دقت توصیف مینماید. ثانیاً باستثنای جملهٔ شمارهٔ (۹) که دران جهد راحتی جهد ناتوانی راستایش می نماید رشتهٔ سخن بوسیلهٔ جمله های شامل برپند ونصیحت هیچ وقت قطع نمیشود بلکه گذشته ازپیچیدگی استعارات که بعداً ازان حرف خواهیم زد. بطور بسیارساده ومستقیم پیش میرود

نقطهٔ سوم: تفاصیل ریالیستی واتفاقات جزئی وخصوصی که غالبادرسبك داستان پردازی وقصه‌گویی کلاسیك غیرمهم دانسته وذکرهم نمیشو داینجا با کمال دقت به جریان سخن آورده میشود. مثلااینك درخت پربرك است یااینکه مادیان بچه داراست ویادر جمله های شمارهٔ ۷ــ۱۷ و۱۸ وصف تمام حرکات مایوسانهٔ موءلف ویاذکر(ردا) درجملهٔ شمارهٔ ۱۷ وغیره. ممکن است سعدی عوض ذکرکردن ردائیکه روی آن خوابیده اندکه برای وی دارای اهمیت سبك شناسی نمیبودفقط میگفت (روی زمین خوابیدم) اماریالیزم بیدل نه فقط بتوسط مقایسه ای باسعدی یانویسندگان فارسی دورهٔ کلاسیك معلوم میشود بلکه‌حتی بامقابلهٔ وی بانویسندگانی که‌بعدازدورهٔ کلاسیك آثارخودرا تالیف کردند.

مثلاقصهٔ فوق الذکربیدل را باوصف تجربه هاومسافرت نویسندهٔ معروف آسیای میانه زین الدین واصفی (نیمهٔ اول قرن دهم‌ه) مقایسه کنیم‌واصفی نیزمانند بیدل ازتجربه های شخصی خود درطی مسافرت خطرناکی درگرمی تابستان درصحرای ترکستان گپ میزند. چون وقت نداریم اینجادوسه صفحه از (بدایع الوقایع) واصفی راعینانقل کنیم مانند آنچه با بیدل کردیم جمله های‌متن اصلی‌راازهرگونه تزیین‌نثری ونظمی خالی کرده‌فقط تواتراتفاقات‌راذکرمینمائیم.

۱ــ ازحضرت عبیدالله خان‌رخصت حاصل کرده متوجه ترکستان شدیم.

۲ــ این سفردروقتی‌بودکه آفتاب‌دربرج‌سرطان‌وگرمی‌فوق العاده‌شدیدبود.

۳ــ ازبخارابیابان ترکستان‌درآمدیم.

۴ــ بعدازچندروزبه بادیه‌ای رسیدیم که آب درآن هیچ نبود یگانه امواجی که داشت امواج ریك بود.

۵ــ القصه بهمراهی بدرقه الهی ازآن بیابان نامتناهی بسلامت بولایت ترکستان رسیدیم.

موءلف برای تعریف‌این اتفاقات بسیارکم وساده قریب سه صفحه پراز

استعارات و کنایه‌های شیرینی در وصف حرارت وبی آبی ریگستان بکاربرده ولی بعدازخواندن آن ازتفاصیل ریالیستی سفرهیچ نمیدانیم ـ نمیدانیم آیاوی تنها بوده ویاباکه سفر کرده؟نمیدانیم سفرچند روزویاچند ساعت طول کشیده؟نمیدانیم ایشان برای استراحت توقف کردند یانه ودرچند منزل توقف کردند ، نمیدانیم ریگستان چطوربوده ودرآن چه چیزهائی دیدند؟ وقتی هم موءلف می فرماید: ندانم که وزیدن بادامواج برروی ریگ نمایان شده بود یااستخوانهای پهلوی گمگشتگان اززیرپردهٔ غبارمینمود (از گفتهٔ وی نمیتوان استنباط کرد که آیاوی استخوانهای گمگشتگان رافی الواقع دیده یااینکه استخوانهای گمگشتگان بیش ازیك عنصرموثربرای وصف (بیابان مطلق (بیابان نیو پلاتونیك) چیزی دیگر نسیت تمام آن تفاصیلی که برای یك نویسندهٔ ریالیستی مدرن قابل ذکروتوجه میبوددرآن عبارت (القصه) متمرکزشده وناگفته نماند بیدل باوجوداینکه سبك وی ازآن واصفی خیلی پیچیده ترومشکل تراست ولی بآن تفاصیلی که برای ما(مدرن ها) دلچسپ ومهم است اهمیت شایان میدهد .

مقایسهٔ دیگرهم بنمائیم واین دفعه بانویسنده ای که به دورهٔ بیدل خیلی نزدیکتراست ومانند بیدل بعقیدهٔ بعضی مورخان ادبیات جزونویسندگان سبك هندی میباشد یعنی شیخ علی حزین وی نیز درتاریخ احوال خودبیش ازیك باراز مسافرتهای خطرناك خودگپ میزندمثلامسافرتی ازاصفهان تاخوانسار وازآنجا بخرم آبادوهمدان بعدازحملهٔ افاغنه به اصفهان وشکست خوردن صفویان میفرمایند:

«بالجمه فقیرازآن قریه حرکت کرده منازل خطرناك رابه مشقت وصعوبت تمام طی نموده ببلدهٔ خوانسار رسیدیم ودران چندی توقف کرده چون زمستان رسیده وراهها پربرف بودفی الجمله تدارك سامان سفرنموده ببلدهٔ خرم آباد ... رسیدم...» «بصوب همدان روانه شدم وبامردم خودوجمعی که رفیق راه شده بودندهفتاد سواربودیم طرق وسالك چنان پرفتنه وآشوب بود که عبورد شواری داشت دریك دو منزل دچار

عساکر رومیه ومحصور شدیم وتلاشهای سخت وزحمت‌های صعب کشیده حق تعالی نجات دادو بهمدان رسیدیم »

اینجاسفر بوسیلهٔ صفت های مانند خطرناك که صفت خیلی عمومی است وصف گردیده وآن «مشقت» و«زحمتها» که موءلف از آن حرف می‌زند ما درست نمیدانیم که عبارت از چه چیز بود ؟ درهندوستان نیز موءلف از «انده» و«ملال» و«زبونی» که نصیب او گردیده حرف میزند ولی ما از دانستن تفصیلات جالب وشخصی آن محروم میمانیم ـ هنر توصیفی وی «تیپیک» وعمومی ونیو افلاطونی است وتمام اتفاقات که برای مامدرنها (وبرای بیدل نیز) جالب ودلچسپ میبود گویا در (فی الجمله) های وی محبوس میماند .

درسبك نقل کردن اتفاقات بیدل شاید برای دفعهٔ اول در تاریخ ادبیات پارسی به اتفاقات غیرعمومی به اشیاء جزئی اهمیت میدهد وطرز وی سمبولیك نیست بلکه «فرصتی» است .

(فرصت) اصطلاحی است که درفلسفهٔ بیدل معنی (وقت) دارد ولی نه زمان فیلسوفهای قدیم ونه وقت سلسله‌ای که تاریخ است برای وی (فرصت) جنبهٔ بدیع غیرمکرر وجودی EXISTENTIEL وقت میباشد یعنی چیزی شبیه به FLIEHENDER AUGENBLICK فاوست گوته.

براه فرصت از گرد خیال افگنده‌ای دامی

پری خوانیست کز غفلت کنی درشیشه ساعت را

عقیدهٔ من اینست که هم آنانیکه فلسفهٔ بیدل را بطور متصوفانه روایتی تفسیر مینمایند وهم اشخاصی که بیدل راپیشقدم ما تریالیزم میدانند به این نقطهٔ عمیق فلسفهٔ بیدل اهمیت شایانی نه بخشیده اند مثلاً استعارات وعبارات بسیار دشوار فهم وپیچیده که بیدل برای تزیین کلام خود بکار میبرد از نقطهٔ نظر ماتریالیستی مسئلهٔ حل نا شدنی است بعنوان نمونه فقط جملهٔ شمارهٔ ۱۸ قصهٔ سفر بیدل را بگیریم . آنچه مابچند کلمه

خلاصه کردیم دراصل همین طور است.

درآن سوادوحشی‌ای که گردنده جزغبارنظرنبودوسرودی که بنظردرآید غیرازنفس مضطرب نمی‌نمود تلواسهٔ تشنگی به‌امید چشم ترساغرتسلی داشت واضطراب گرسنگی ببوی کباب‌جگرذلهٔ تسکین می‌انباشت .دیدهٔ‌بی‌خواب ،انتظار ورود شام میکشید تاسیاهی شب رامژگان پندارد دوچشمی بخیال آسوگی بهم آرد هرنفس چون اشك بپهلوی دیگرمیغلطیدم واوراق فرصت میگردانیدم .

اشخاصی که بیدل را پیشقدم ماتریالیزم میدانند ازخودمی پرسند که چرابیدل اینگونه سبك را اختیار کرده وهیچ جواب داده نمیتوانند،امااین سبك برای‌بیدل درست برای نیل بمقصودوی مفید بوده یعنی درهم شکستن پلا تو نیزم ادبیات کلاسیك فارسی وباز کردن دری برای امکانی ازریالیزم ، به عبارت دیگر اگر بیدل سبك عادی را بکار میبرد البته همان سبك ویرا مجبورمیکرد وباره به‌سمبولیزم ادبیات قدیمی بیفتد درصورتیکه بوسیلهٔ این سبك بدیع قادر است (بفرصت) به‌حقایق این دنیا جلب توجه کرده‌واتفاقات که‌برای‌سبك کلاسیك فاقد هرگونه اهمیت بوده بطوردقیقترمطالعه وابراز نماید .

فرق بین استعارات بیدل و استعارات سبك کلاسیك خصوصاً در این است که اسعارات بیدل (مثالی)رمزی سمبولیك‌نمی باشد.مثلا درجملهٔ که فوقاً ذکر آنرا کردم (غبار نظر) (نفس) (ساغر) (جگرکباب (دیدهٔ بیخواب (سیاهی شب)مژدگان‌وغیره‌رموزی‌یااشاراتی به‌حقیقت ماورأ طبیعی یامثالی نیست بلکه وسایل عجیبی برای وصف اتفاقات (فرضی) است اینست که عناصرجداگانهٔ استعارات بیدل بااینکه ظاهراً شباهتی باعناصر استعارات وتشبیهات کلاسیکی داردولی ترکیب آنهاباآن شاعر قدیم فرق دارد وبعضی اوقات‌بیدل عناصرنوی رانیز ایجاد مینماید از قبیل «تلواسه»و«ذله» «مربوط به‌تشنگی» و«تسکین» دریکی ازغزلیات خودبیدل میفرماید :

فرصت چمنی درنظر آراسته بود
مژگان برهم زدیم و آن رنگ شکست «۱»

سبك كلاسیکی برای رنگهای گوناگون فرصت تااندازهٔ کورونابینامانده بودوفقط به بیرنگی ماورای طبیعت اهمیت میداد. برعکس بیدل میخواهد چشمهای خود را درمقابل رنگارنگی فرصت بازنگاه داشته باشد یکی ازجالبترین جنبه‌های وسبك بیدل همین (دویی) است یعنی ازطرفی بیدل به رنگهای گوناگون فرصت اتفاقات جزئی زبان علاقه‌دارد ودراین بانویسندگان مدرن ماشبیه است وازطرف دیگربرای وصف تجربه های خود استعاراتی بکارمیبرد که بهرچیزجزئی وبه هر ذره‌ای که تحت قلم دقیق وی می‌افتد قوه وقدرتی مخصوص وحتی یك رنگ «ازلیت» میبخشد هریك برك سبزرمزوسمبول چیزدیگری نیست. همین برگ سبز است گویا خود تمام قوای تخلیقی «لم‌یزل» را متمرکز می‌نماید

ازنوبهارلم یزل جوشیده ازباغ ازل
نه آسمان گل دربغل یك برگ سبز گلشنت

۱-مژگان چوبهم زدیم آن رنگ شکست

گزارشهای پوهنځی ادبیات

پروفیسر الکزندر بوسانی دانشمند شهیر و بیدل شناس معروف ایتالوی نظر به دعوت پوهنتون کابل بتاریخ یکشنبه ٤ میزان ١٣٤٤ باخانمش ایلسا بوسانی وارد کابل شدند و در میدان هوایی کابل توسط محمد حسین راضی مدیر نشرات و پوهندوی غلام صفد پنجشیری و پوهیالی عبدالقیوم قویم استادان پوهنځی ادبیات و بناغلی بینکیو شارژدآفیر سفارت ایتالیا از وی پذیرایی بعمل آمد. پروفیسر بوسانی روز ٥ میزان بعد از ملاقات تعارفی با پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات درحالیکه پوهاند مجددی ایشان همراه بود با رئیس پوهنتون کابل و وزیر معارف نیز ملاقات تعارفی بعمل آورد پروفیسور بوسانی ضمن توقف چهارده روزهٔ خویش در کابل از موزهٔ کابل، استالف قرغه، پغمان، غزنه و بامیان دیدن کرد و چهار کنفرانس تحت عنوان «وصف طبیعت در اشعار بیدل»، «نظریات یک اروپایی دربارهٔ بیدل»، «ملاحظاتی دربارهٔ ریالیزم بیدل» و «دانته شاعر فلورانس» در تالار آدیتوریم پوهنتون کابل ایراد کرد.

در کنفرانس نخستین وی که روز ٤ میزان در تالار کتاب خانهٔ پوهنتون دایر شد بناغلی علی محمد وزیر دربار سلطنتی، بناغلی حافظ نور محمد کهگدای سر منشی حضور ملوکانه، بناغلی دکتور محمد انس سابق وزیر معارف، برخی از اراکین وزارت معارف و پوهنتون کابل و عده‌ای از استادان و محصلان پوهنځی ادبیات و بیدل شناسان و ادبای کابل حضور بهم رسانیده بودند.

پوهاند غلام‌حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات جامعترین دیوان غزلیات حضرت بیدل را که ازطرف ریاست دارالتالیف وزارت معارف بافتخار چهل وچارمین جشن استرداد آزادی کشور درسال ۱۳۴۱ چاپ شده بود برای پروفیسور بوسانی تقدیم میدارد .

ابتداء پوهاند مجددی رئیس پوهنځی ادبیات پروفیسور بوسانی را به حضار معرفی داشت وزحماتی را که وی در مورد شناسایی حضرت بیدل برای اروپائیان متحمل شده وروزان وشبان دراین باب نورنظر باخته است قابل قدر خوانند . این کنفرانس وسایر کنفرانس های پروفیسور بوسانی که بروزهای ۸/۷و۱۰ میزان در تالار آدیتوریم پوهنتون ایراد شد مورد پسند بیدل شناسان افغانی و طرف استفادهٔ محصلان پوهنځی ادبیات واقع گردید .

پروفیسر بوسانی روز شنبه ۱۷ میزان کابل را به قصد تهران ترك گفت . جهت وداع ایشان در میدان هوایی کابل پوهنوال میر حسین شاه معاون و محمد حسین راضی مدیر نشرات پوهنځی ادبیات وپوهیالی قریم مهماندار پروفیسور بوسانی حاضر شده بودند .

تحقیقات زبانشناسی در ۱۴۶ نقطهٔ مختلف کشور

یك تیم چهار نفری که بریاست پروفیسور رادار منشی کمیتهٔ بین المللی لهجه شناسی بتاریخ (۲۰) سنبله وارد کابل شده بودند بعد از مشاهدهٔ امور اطلس زبانشناسی افغانستان وسروی السنه ولهجات مردم ولایات مختلف مملکت بتاریخ ۱۶ عقرب کابل را بقصد سویس ترك گفتند .

شاغلی نوراحمد شاکر آمر موسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات برای وداع ایشان بمیدان هوایی حاضرشده بودند. پروفیسور رادار از تحقیقات زبانشناسی که در ۱۴۶ نقطهٔ مختلف کشور بعمل آمده است اظهار مسرت کرده گفتند که اگر بهمین سرعت تحقیقات ادامه یابد ممکن درحصهٔ دوم سال آینده تمام مواد لازمه برای ترتیب ونشر اطلس زبانشناسی افغانستان تهیه شود .

اطلس زبانشناسی درسه جلد نشرخواهدشد درجلداول پرسشنامه ایکه در تحقیقات لهجات بکار برده شده است ، نقشه های عمومی که در آن زبانهای مختلف افغانستان را درنقاط مختلف افغانستان نشان خواهد داد وهمچنین سروی جغرافیایی وتاریخی زبانهای مختلف مملکت نشر خواهد شد .

درجلددوم درحدود ۱۵۰۰ نقشهٔ زبانشناسی ودر جلد سوم در حدود سه صد رسم وعکس انتشار خواهدیافت.

محصلین خارجی زبان دری رادرپوهنځی ادبیات فرامیگیرند

شاغلی محمدنورالدین عبدالمنعم که‌در کدرتدریسی جامعهٔ ازهرایفای وظیفه میکردند روز۳ اسد٤٤ تحت‌پروگرام روابط کلتوری افغانستان وجمهوریت متحد عرب‌وارد کابل‌شده‌وهم‌اکنون‌درپوهنځی‌ادبیات‌مشغول‌تحیقق‌درادبیات‌دری‌میباشند.

* * *

یکدستهٔ سه نفری محصلان چینایی تحت پروگرام روابط کلتوری افغانستان وجمهوریت مردم چین روز ۲۰سنبله ٤٤ واردکابل شده وهم اکنون‌به‌فراگرفتن زبان دری درپوهنځی ادبیات مشغول میباشند. محصلان مذکور عبارتنداز:

۱ـ شاغلی لیو چانگ پاو

۲ـ شاغلی مو تیفو

۳ـ شاغلی چنگ فوشنگ.

بازدیدازصفحات شمال کشور

محصلان‌صنوف‌چهارم رشته‌های‌پښتو ،دری‌وتاریخ‌وجغرافیهٔ پوهنځی ادبیات روزشنبه اول عقرب تحت نظرشاغلوعبدالحی حبیبی، پوهاند محمدعلی‌میوندی پوهنوال‌علی‌محمدزهما، پوهنمل‌الهام‌وشاغلی‌تزی استادان‌این‌پوهنځی‌جهت‌مشاهدهٔ پروژه‌های‌انکشافی‌وآثارتاریخی‌عازم‌صفحات‌شمال کشورشدند این هیأت ضمن بازدید ازشهرهای پلخمری، کندز، خان‌آباد ،خلم ، مزارشریف، بلخ ومشاهدهٔ شیرخان بندروحفریات سرخ کوتل روز ۹ عقرب ٤٤ بکابل بازگشتند .

* * *

محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات از صفحات غربی کشور بازدید بعمل آوردند

باساس پروگرامهای سیر علمی پوهنتون کابل ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز ۲۸ میزان ۴۴ محصلین صنف چهارم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات تحت نظر شاغلی محمدحسین راضی استاد و مدیر نشرات پوهنځی ادبیات بغرض بازدید از موءسسات نشراتی و عرفانی و پروژه های اقتصادی و عمرانی جانب صفحات غربی کشور عزیمت کردند .

محصلین طی این یك هفته ایکه برای سیر علمی ایشان تخصیص داده شده بود از آثار و نقاط تاریخی و موسسهٔ نشراتی سنایی ولایت غزنی و لیسه میرویس نیکه ، بند دهله و موسسهٔ نشراتی طلوع افغان و خرقهٔ مبارکه ، مزار میرویس نیکه و احمدشاه بابا ، میدان هوایی بین المللی ولایت کندهار و شهر لشکرگاه و طاق تاریخی بست و پروژه های زراعتی و ساختمانی وادی هلمند وارغنداب وچاه انجیر و لیسهٔ لشکرگاه و بند کجکی ولایت هلمند بازدید بعمل آوردند. محصلین پس از تطبیق پروگرام معینه روز ٤ عقرب به کابل باز گشتند .

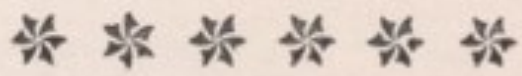

ساعت ده و نیم قبل از ظهر روز ۳۰ عقرب به مناسبت توزیع دیپلومهای یک عده از محصلین خارجی پوهنځی ادبیات محفلی در ریاست پوهنځی ادبیات دایر شده بود که در آن معاون و یکعده از استادان پوهنځی ادبیات و سکرتر کلتوری سفارت شوروی اشتراك ورزیده بودند .

قبل از توزیع دیپلومها پوهنوال میرحسین شاه معاون آن پوهنځی راجع به نقش مهم همچو تبادلات فرهنگی جهت تشئید مزید روابط دوستی بین ملتها تذکراتی داده موفقیت یک عده از محصلان شوروی را که از شش ماه باینسو مشغول فراگرفتن زبانهای پښتو و دری در پوهنځی ادبیات بودند تبریک گفت .

مقابلتاً یك تن ازمحصلین شوروی ضمن اظهارشکـرا ن وامتنـان از منسوبین پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل ونظم ونسق پروگرام ایشان درپوهنځی ادبیات، دوام همچو روابط فرهنگی رامیان دولتین افغانستان وشوروی آرزونمودند.

محصلان شوروی که درپوهنځی ادبیات مشغول فراگرفتن زبان پښتو بودند وباخذشهادتنامه نایل شده اند عبارتند از:

۱ـ ښاغلی عبدالرحیم

۲ـ ښاغلی بیگ مراد

محصلان شوروی که در پوهنځی ادبیات مشغول فراگرفتن زبان دری بودندواخیراً باخذشهادتنامه های شان موءفق شده اندعبارتند از:

۱ـ ښاغلی جورایف

۲ـ ښاغلی اورالوف

۳ـ ښاغلی نادراوف.

هنگامی که من به این حسن جواب خویش مستشعر گشتم خیلی محظوظ شدم. این خاطره‌ای است که همواره بنابر مناسبتی بیادم می آید ودر اثنای مصاحبه باپروفیسر بوسانی نیز بخاطرم آمد وچون این سر گذشت رابوی حکایت کردم چنین اشعار داشت که این نکتهٔ متذکره را روحانیت بیدل به شما الهام نموده است.

این ابیات بیدل محتوی نکات تربیوی است :

ای بسا آئینه کز وضع تغافل های ناز — ماند اندر زیر زنگ وجوهری پیدا نکرد
ای بسا تخمی که از بی التفاتی های ابر — ریشه واری از زمین یأس سر بالا نکرد
شیشه‌ها در محفل افسوس امکان چون حباب — خود بخود در هم شکست وبامبی سودا نکرد
گر همه رنگ است موقوف بهار جلوه است — ور همه بوی است بی گل بال شوخی وا نکرد
همچنان کز حسرت دید ار میبالد نگاه — ناله راهم جز هوای قامتی رعنا نکرد
قید کلفت بر ندارد شبنم مهر آشنا — کیست منظور تو شد کز عالم استغنا نکرد

این منظومه در بیان جهد و کوشش وثمرهٔ آنست :

متاعی را که جهد آید خریدار — اگر عنقاست بیعش نیست دشوار
بقدر جهد هر کس مزد یاب است — خوش آن جهدی که منظورش ثواب است
چمن گل خواهد و گلخن خس وخار — رسد هر کس بمطلب آخر کار
نهال کوشش اینجا بی ثمر نیست — که باطل هم فسونش بی اثر نیست

این رباعیات محتوی نکات حیاتی است :

در هر کارت سعی وسط می باید — تا باهم قدرت وعمل جمع آید
بیحسی محض است غرور افراط — ناخن چو بلند شد گره نگشاید

.....

در هر صفتی که کس نهان میگردد — کیفیت ذاتیش عیان میگردد
غلطانی گوهر از خواص موج است — پاگر همه سر شود همان میگردد

.....

بیدل دارد ز طبع اهل همت — آثار سخا جلوه بچندین صورت
بر بیخبران پند و به محتاجان سیم — باخوردان لطف و با بزرگان خدمت

ADAB

BI-MONTHLY PERSIAN MAGAZINE
of the
Faculty of Letters
University of Kabul
Afghanistan

Vol. XIII, No. 4 Oct. - Nov. 1965

Editor
M. H. Razi

Annual Subscription:
Foreign Countries - 2 Dollars

Education Press